

پیش به سوی اتحاد سراسری شوراهای زحمتکشان!  
 برای تشکیل مجلس مؤسسان دموکراتیک و انقلابی!  
 زنده باد حکومت کارگران و دهقانان!

# چم یاد کرد

صدای حزب کارگران سوسیالیست

دوره سوم - شماره ۲

قیمت ۲۵ ریال - نیمه دوم فروردین

**بنی صدر  
 چماقدار  
 وحدتتان  
 پایدار!**  
 ص ۲

## پیشی پسری اول ماه مه!

بار دیگر به روز اول ماه مه ، روز جهانی کارگر ، نزدیک می شویم . زوزی که ، همه ساله کارگران جهان آن را با شکوه هرچه تمامتر برگزار می کنند ، تا نمایشی در خور وحدت و قدرت طبقاتی طبقه کارگر باشد . اولین تظاهرات روز اول ماه مه ، در واقع تظاهرات وسیعی بود که بر علیه جنایات ضد کارگری سرمایه داران ، و در اعتراض به آن صورت گرفت و از آن روز به بعد ، همه ساله کارگران در سراسر جهان روز اول ماه مه را تبدیل به روز بیان وحدت و همبستگی طبقه کارگر بر علیه ظلم و ستم ، فساد و جنایات سرمایه داری ، و دفاع از منافع طبقه کارگر در مقابل آن می کنند . مراسم روز اول ماه مه ، تنها یک مراسم سنتی نیست ، بلکه مفهوم طبقاتی و انقلابی عمیقی در برداره . در ایران نیز ، بشکرانه قیام بهمن ماه ، دو سال است که این مراسم با شکوه و شعف برگزار می شود و در همین دو ساله اهمیت ویژه ای یافته است . چون هر دفعه مراسم روز اول ماه مه تبدیل به نوعی زور آزمایی بین زحمتکشان و نیروهای انقلابی ، و طبقه حاکم غاصبانه مرده های قیام گشته است . اولین روز اول ماه مه بعد از قیام در واقع اولین مراسمی بود که در آن تعداد کسانی که در تظاهرات مستقیم از بقیه در صفحه ۴

### لوازم کار:

اتحاد شوراهای ص ۷

اپورتوئیسم، برنامه و شیوه مبارزه ص ۹

نقدی به سرمقاله مجاهد ۱۱۲:

**خلع ید از حزب حاکم یا  
 سرنگونی انقلابی رژیم؟**  
 ص ۱۸

## هزار زات کارگران در کوهستان

چشم انداز انقلاب سیاسی در کشورهای بوروکراتیک ص ۱۳

**راه پیروزی در جنگ: سرنگونی رژیم چماقداران!** ص ۵

# بنی صدر، چماق‌دار،

## و حدت‌تان پایدار!!

روز ۱۴ اسفند نقطه عطفی در مبارزات زحمتکشان بود. مردم علیه دار و دسته های اوباش و چماق‌داران حزب الله مقاومت کردند، آنان خود فعالانه در این امر شرکت نمودند و دست به عمل زدند. گرد همایی ۱۴ اسفند روز بزرگداشت مصدق، تبدیل به اعتراض مردم علیه چماق‌داران و حامیان آنها گردید. بدین ترتیب آنان ستونهای رژیم را به لرزه انداختند.

پس از ۱۴ اسفند حملات روحانیت حاکم به توده ها ابعاد بیسابقه ای یافت. هیات حاکم محتضر وحشت خود را از عمل انقلابی توده ها علیه چماق‌داری پنهان نکرد. آیت الله ها و حجت الاسلامها فحش و ناسزا، تهمت و افترا را بر توده ها فرو ریختند. تمام انسان های حقیر و پست گرد هم آمدند و علیه انقلاب فحاشی نموده و حملات خود را علیه انقلاب تشدید کردند. فقیه ولی امر، مجلس شورای اسلامی، فقهای عالیقدر، حجت الاسلامها، آیت الله ها، اوباشان، دارودسته های قهقهه زنجیرزن، پاسداران، کمیته ها، دادگاه های انقلاب و حزب جمهوری اسلامی عمل توده ها را به عنوان عملی ضد انقلابی محکوم کردند و علیه آن موضع گرفتند. زیرا روز ۱۴ اسفند تبدیل به روز افشاگری واقعی سردمداران چماق‌داری شده بود.

رژیم جمهوری اسلامی، بعنوان رژیم چماق‌داران و دارودسته شیاد و لومین از طریق سخنگوی خود، نبوی، اعلام نمود که: "جمع ۱۴ اسفند یک دست بود. همگی یک دست و خالص ضد انقلاب بودند. همه ما شاهد بودیم که در روز ۵ شنبه در یک لحظه ضد انقلاب بر انقلاب مسلط شد. سخنان فوق که از دهان ارتجاع بیرون آمد توده ها را ضد انقلاب و چماق‌داران را انقلاب لقب داد. لیکن اگر این سخنان ضد انقلابی را بطور واقعی تفسیر کنیم جز بدین معنی نیست که انقلاب در یک لحظه بر ضد انقلاب مسلط

شد. واقعیت این بود که توده ها بر دارودسته های چماق‌دار و لومین غلبه کردند. هیات حاکم ارتجاعی این امر را غلبه بر خویش ارزیابی نمود. در این امر ارتجاع محقق بود. وی بدینسان نشان داد رژیم است که بر دارودسته های اوباش استوار است. چماق‌داران پایه های آن را تشکیل می دهند و ستونی است که بدون آن حاکمیت روحانیت، حزب جمهوری اسلامی و خلاصه سردمداران چماق‌داری پایدار نخواهند بود حتی برای یک لحظه. این بود راز ددمنشی هیات حاکم پس از ۱۴ اسفند ۵۹. چهره واقعی رژیم جمهوری اسلامی که در پشت نقاب آسمانی پنهان شده بود، چیزی بجز زشت ترین شکل زمینی حاکمیت سرمایه نبوده است. هنگامیکه این پرده را کنار توده های وسیع فرو افتاد، بنی صدر بخاطر اینکه ناپاکی این "جمهوری" یعنی رژیم استبدادی روحانیت مرتجع، دامن وی را آلوده نکند در ۲۰ اسفند اعلام نمود که: "این جمهوری، جمهوری نیست که من فخر کنم رئیس آن باشم. اما اگر بنی صدر چنین گفت، پس از ۱۴ اسفند حزب الله یکصد فریاد زد: زنده باد دارودسته های چماق‌دار و قهقه کش که برای یک وعده پلو خورشت مسجد به هر کاری دست می زنند، زنده باد سردمداران مذهبی و مکتبی چماق‌داری که وقاحت را به اوج خود رسانیده اند.

بدین گونه حزب جمهوری اسلامی در بیانیه خود مردم را چماق‌دار و ضد انقلاب نامید. فقیه ولی امر درباره توطئه علیه روحانیت هشدار داد، آیت الله گلپایگانی، آیت الله منتظری، حضرات آیات صدوقی، دستغیب، جامع مدرسین حوزه علمیه قم، مجاهدین انقلاب اسلامی، کمیته مرکزی، خانه کارگر و سپاه پاسداران، مردم را بعنوان ضد انقلاب محکوم نمودند. رجایی و همپالگانش نبوی مردم را یک دست ضد انقلابی نامیدند. رئیس مجلس، حجت الاسلام هاشمی

توده ها اهداف خویش را دنبال می کنند. ممانعت از سخنرانی بنی صدر در حقیقت ممانعت از گرد همایی توده ها بود. پایمال کردن حق توده ها در ابراز عقیده و مخالفت، ارتجاع بخوبی از این امر آگاه بود. دقیقاً به همین دلیل در گرد همایی ۱۴ اسفند توده ها بودند که از سوی سخنگویان ارتجاع ضد انقلابی لقب ضد انقلاب گرفتند. منافع توده ها با منافع روحانیت حاکم تضاد عمیقی دارد.

قدم بعدی تشکیل هیاتی مرکب از نماینده امام، نماینده رئیس جمهور و یک نماینده از طرف بهشتی، رفسنجانی و رجایی بود تا به اصطلاح اختلافات را حل کند. به روشنی این هیات به اصطلاح بررسی "حل اختلافات مسولین" چیزی جز ماهنگ کردن حملات روحانیت حاکم نبود.

روشن است که نماینده فقیه ولی امر یعنی آیت الله مهدوی کنی، سرپرست وزارت کشور، مقام عالی رتبه روحانی و دستگاه روحانیت، نماینده آیت الله بهشتی، هاشمی رفسنجانی و رجایی یعنی حجت الاسلام محمد یزدی نماینده قلابی قزوین و مرتجع وقیح در این هیات سه نفره چگونه اختلافات را با بنی صدر حل خواهند کرد. این هیات صرفاً بر بنی صدر نظارت خواهد کرد تا هیچ گونه قدمی در جهت مخالفت حزب جمهوری اسلامی و روحانیت حاکم برندارد.

حزب جمهوری اسلامی، مجلس شورای اسلامی، دیوانعالی کشور، و خلاصه روحانیت حاکم به این اقدام با شغف خوشامد گفت. اما حزب الله در این استقبال تنها نبود. سرمقاله روزنامه انقلاب اسلامی نیز به این عمل خوشامد گفت و بنی صدر نیز همچنین. سیاست گام به گام عقب نشینی انقلاب اسلامی بنی صدر از روز ۲۶ اسفند آغاز گردید. این شیوه معمول بنی صدر است که سکان بر جنبش اعتراضی را بدست می گیرد و سپس سازش می کند. سازش بنی صدر با روحانیت حاکم با سکوت کامل روزنامه انقلاب اسلامی و اعمال سانسور بر خودش کامل گردید تا سانسور بر انقلاب دست نخورده باقی بماند.

بنی صدر که اعلام کرده بود: "می خواهند به هر قیمت حاکمیت چماق را برقرار کنند و بر مردم است

رفسنجانی و نمایندگان قلابی و مرتجع مجلس شورای اسلامی فحش و ناسزاهای وقیحانه نثار توده ها کردند. قضات شرع و دادستان ها همگی حادثه ۱۴ اسفند دانشگاه را محکوم نمودند بدون آنکه صورت ظاهر رسیدگی به واقعه را حفظ کنند. آیت الله موسوی اردبیلی، داستان کل کشور، پس از واقعه به جمع متحصنین چماق‌دار دانشگاه تهران پیوست و در جمعشان گریست و بعد بنی صدر را به محاکمه تهدید کرد. بهشتی خواستار بازپرسی از بنی صدر شد. غریزه حزب الله چنین حکم نمود که بدون فوت وقت از فرزندان چماق‌دار خود دفاع کند. زیرا دفاع از آنان دفاع از رژیم جمهوری اسلامی، دفاع از حاکمیت روحانیت، دفاع از حزب جمهوری اسلامی و بالاخره دفاع از ستون های ارتجاع بود.

اما کوشش های ارتجاع به همینجا ختم نشد. ده روزنامه ممنوع الا انتشار شدند. مجلس شورای اسلامی با تصویب ماده واحد های اختیارات رئیس جمهور را در رد یا قبول وزیران سلب کرد و به حکومت رجایی آزادی داد که نه تنها سه وزیر مورد بحث بلکه وزیران دیگر را بدون تصویب رئیس جمهور انتخاب کند. آیت الله سید محمد بهشتی دیوان عالی کشور اعلام نمود که "تخلفات از وظایف مقام ریاست جمهوری در قانون اساسی بعهدہ دیوانعالی کشور گذشته شده است که هنوز مورد رسیدگی قرار نگرفته است."

فقیه ولی امر نیز به کمک حزب الله شتافت. در دیداری با رجایی، رفسنجانی، بهشتی، خامنه ای، اردبیلی، بنی صدر و بازرگان در ۲۶ اسفند اعلام نمود که: "اینان تا پایان جنگ سخنرانی نکنند." این فتوا به روشنی حمله به سوی بنی صدر داشت. زیرا که فقیه ولی امر بخوبی می دانست که توده ها از سخنرانی بنی صدر سود خواهند جست تا خواست های خود را مطرح کنند و اینکه در این گرد همایی ها

## بنی صدر

که با تمام قوا ایستادگی کنند و جماعت را بشکنند. خود با سردمداران چماقداری به حائل اختلاف پرداخت. وی که گفته بود که: "این جمهوری، جمهوری نیست که من فخر کنم رئیس آن باشم" با رهبران این "جمهوری" به حل اختلاف پرداخت تا این "جمهوری" حفظ بشود و بتواند رئیس آن باشد. وی که گفته بود "ترجیح می‌دهم امروز بدست تبهکار چماقداران کشته بشوم بلکه رسم چماقداری در این کشور از میان برود"، ترجیح داد تا فردا با دست تبهکار چماقداران دست‌آشتی بدهد. او که گفته بود "قرص و محکم می‌ایستم و زیر بار ناحق نمی‌روم، حتی به قیمت کنار رفتن" نه تنها مطلقاً نایستاد و زیر بار ناحق رفت و کنار هم نرفت، بلکه راه سازش را نیز پیمود. خلاصه اینکه سخنانی را که خود گفته بود فراموش کرد و بهتر آن دید که با روحانیت حاکم و رهبران حزب جمهوری از طریق مذاکره به نتیجه برسد. عبارت پردازی‌های توخالی وی پس از ۱۴ اسفند فقط در حد همان عبارت پردازی‌ها باقی ماند. وی از عبارت پردازی برای جلب احساسات توده‌هایی که از حاکمیت روحانیت بریده‌اند و بدنبال راه حل انقلابی برای رفع بحران کنونی هستند، به نفع خویش می‌خواهد سود بجوید.

البته این ایدآ تعجب‌آور نیست که بنی‌صدر از توده‌ها می‌ترسید و از گسترش مبارزات آن‌ها وحشت دارد پس بناچار هر جا مبارزه در پشت سر او از حد معینی گسترده تر می‌شود سازش می‌کند. بنی‌صدر نه قادر به مبارزه علیه چماقداری است و نه می‌تواند از حقوق دموکراتیک و ابتدایی توده‌ها دفاع کند، چه برسد به اینکه علیه حاکمیت روحانیت مبارزه بکند. وی می‌خواهد دولت و جامعه سرمایه‌داری را که در کام بحران عمیق فرو رفته است، بازسازی کند. وی خواهان بازسازی آن رژیم سرمایه‌داری است که روحانیت حاکم ورشکستگی خود را در بازسازی آن به وضوح عیان کرده است. بازسازی دولت محض سرمایه‌داری جمهوری اسلامی با مبارزه و دخالت توده‌ها برای تحقق خواست‌هایشان منافات دارد. هم از اینروست که

بنی‌صدر ترجیح می‌دهد از بالا و با مذاکره با روحانیت حاکم اختلافات را حل کند و از گسترش و تعمیق مبارزه توده‌ها می‌هراسد. حتی هنگامی که حزب جمهوری اسلامی در پی کودتا علیه بنی‌صدر است، وی ترجیح می‌دهد با اعطای امتیاز به روحانیت حاکم از این کودتا جلوگیری کند.

حقیقت اینست که پس از ۱۴ اسفند حملات کودتاگرایان حزب جمهوری اسلامی شدت یافت. مجلس شورای اسلامی، دیوان عالی کشور، دادستان کل کشور، دادگاه‌ها، سپاه پاسداران همگی بسوی برانداختن بنی‌صدر از ریاست جمهوری و فراهم کردن زمینه برای سرکوب قاطعانه حرکت کردند. اما پر واضح بود که این تهاجم بدون یک پایه توده‌ای کشور را بسوی یک جنک داخلی سوق خواهد داد که چیزی جز شکست نصیب روحانیت حاکم و کل رژیم استبدادی جمهوری اسلامی نخواهد کرد. هنگامی که ماهیت واقعی برنامه‌هایی که حضرات در پشت پرده طرح ریخته بودند اطلاعی نداریم، ولی آنچه مسلم است برنامه‌ها بقدری وقیح و فجیع بودند که حتی در داخل روحانیت بر سر آن شکاف بوجود آمد. وحسین آقا خمینی نوه امام، که از هواداران سرسخت حزب جمهوری اسلامی بود بناگاه بیرون آمد و به افشاگری همه جانبه حزب جمهوری اسلامی پرداخت. دخالت فقیه ولی امر نیز در این جهت بود تا از یکسو حدائق تهاجم بطور هماهنگ انجام بپذیرد و عکس العمل شدید مردم را برنیا نگیزد، از سوی دیگر با ممانعت از سخنرانی بنی‌صدر حق گرد همایی و ابراز مخالفت را از توده‌ها سلب بنماید.

روحانیت حاکم با این هدف بسوی برگزاری دومین سالگرد فرماندم "جمهوری اسلامی آری یا خیر" پیش رفت. سخنرانی بنی‌صدر در گرد هم‌آیی روز ۱۲ فروردین لغو شد. حزب جمهوری اسلامی، آیت‌الله منتظری، آیت‌الله بهشتی و خلاصه روحانیت حاکم مردم را به شرکت در این گرد همایی دعوت کردند. به این امید که این گرد همایی بوسیله‌ای برای تهاجم گسترده تر و کودتاگرایان علیه مردم و علیه بنی‌صدر تبدیل بشود. برنامه کودتا چنان حزب جمهوری اسلامی در ۱۲ فروردین با شکست کامل مواجه گردید.

واقعیت این بود که در گرد همایی میدان آزادی بزحمت ۱۰ هزار نفر شرکت کردند. (با وجود آنکه سپاه پاسداران، جهاد سازندگی، کلیه انجمن‌های اسلامی، کلیه هواداران حزب، هواداران حزب توده و سازمان چریک‌های فدایی خلق برای روز ۱۲ فروردین بسیج شده بودند، و به ارتش نیز هشدار داده شده بود که باید صد درصد در گرد هم‌آیی شرکت کند). این شکست فاحشی برای رژیم جمهوری اسلامی محسوب می‌شود. گرد همایی فوق به روشنی نشان داد که حزب و روحانیت حاکم بیش از چهار تا پنج هزار نفر را نمی‌تواند به خیابان بکشاند و دیگر فاقد پایه توده‌ای است.

برش گسترده، وسیع و روزافزون توده‌ها از حاکمیت و روحانیت بهترین بیان خود را در ۱۲ فروردین یافت. علیرغم حمایت بنی‌صدر از گره‌هایی ۱۲ فروردین، مردم از آن استقبال نکردند. آنان بدین ترتیب ناراضی خود را از سازش بنی‌صدر و روحانیت حاکم نشان دادند. آشکار گردید که حمایت توده‌ها از بنی‌صدر تا آنجایی است که وی خود را موافق حقوق دموکراتیک توده‌ها نشان بدهد سازش بنی‌صدر با روحانیت حاکم سازش توده‌ها نبوده، نیست و نخواهد بود. اگر بنی‌صدر سازش کند توده‌ها نمی‌کنند. این یکی از نتایج گرد همایی بود. مهم‌تر از آن شکست برنامه‌ی کودتاگرایان علیه حزب جمهوری اسلامی بود.

آنچه که توده‌ها را بدنبال بنی‌صدر کشانده فقدان یک آلترناتیو و راه حل در مقابل روحانیت حاکم بوده است. آنان از وجود بنی‌صدر و گرد همایی‌ها برای ابراز خواست‌های خویش سود می‌جویند. در حالی که بنی‌صدر از عبارات پردازی‌های خود بزای جلب توده‌ها به زیر رهبری خود، و سازش را بدنبال می‌نماید.

اما ۱۲ فروردین شکست صرفاً حزب جمهوری اسلامی نبود، بلکه شکست رژیم جمهوری اسلامی نیز بود. دو سال پیش که فرماندم "جمهوری اسلامی آری یا خیر" برگزار گردید، هیات حاکم به شیوه‌ای ضد دموکراتیک و عوام‌فریبانه از توهم توده‌ها سود جست تا مقاصد خود را به اجرا در بیاورد. بخش وسیعی از توده‌ها در جمهوری اسلامی تبلور و تحقق خواست‌های

خود را جستجو می‌کردند. آنان گمان می‌کردند رژیم جمهوری اسلامی به خواست‌های آنان پاسخ مثبت می‌دهد. توهم آنان به روحانیت موجب تسلیم شدن به عوام‌فریبی‌های روحانیت حاکم بود. آنها از محتوای واقعی رژیم جمهوری اسلامی و حکومت اسلامی بی‌اطلاع بودند. اما دو سال کافی بود تا محتوای حکومت اسلامی را تجربه کنند و چهره‌گریه آنها به عین ببینند و دریابند که این رژیم با آنچه که اکثر آنان گمان می‌نمودند یکسره مغایر و متفاوت است. هم از اینروست که در دومین سالگرد فرماندم قلابی ۱۳۵۸ توده‌ها با عدم استقبال خود از گرد همایی ۱۲ فروردین رای مخالف خود را ابراز کردند. آنان بدین گونه، پس از گذشت دو سال، به رژیم جمهوری اسلامی به فقیه ولی امر جواب منفی دادند. این پیروزی بزرگی محسوب می‌شود. توده‌ها در عرض دو سال تجارب برآستی گران بهایی انداخته‌اند و از تجارب خود درس گرفته‌اند. نفی رژیم جمهوری اسلامی از سوی توده‌ها بعد از دو سال نفی توهماتی بود که آنان خود را در جنگالشی قرار داده بودند. ۱۲ فروردین ۶۰ از اینرو شکست فاحشی برای حکومت اسلامی و حاکمیت روحانیت بود و نمایانگر قدم عظیمی در روند آگاهی توده‌ها.

علیرغم تمام اینها بنی‌صدر "لیبرال" با روحانیت حاکم و حزب جمهوری اسلامی به سازش ننگینی تن داده است. وی از گسترش مبارزات توده‌ها وحشت دارد و ترجیح می‌دهد تا مساله چماقداری، سانسور برآدیو تلویزیون، شکنجه و "نقض مکرر قانون اساسی" را با مذاکره از بالا حل و فصل کند. واقعیت اینست که سازش بنی‌صدر مساله مبارزه علیه حملات روحانیت حاکم علیه دست‌آورد های انقلاب و حقوق دموکراتیک را مشکل تر کرده است. گرچه درست است که او هیچگاه مبارزه گسترده و جدی‌ای را برای حقوق دموکراتیک سازمان نداده و نخواهد داد. زیرا که وی خواهان بازسازی دولت سرمایه‌داری است. اما وقایع ۱۴ اسفند دانشگاه تهران و ۱۲ فروردین میدان آزادی هر کدام به نوع خود بیانگر این حقیقت است که زمینه مبارزه و تبلیغ برای بقیه دو صفحه ۴

## پیشی پسری

روحانیت اسلامی شرکت کرده بودند ، با تظاهراتی که روحانیت ترتیب داده بود ، برابری می کرد . در دومین روز اول ماه مه بعد از قیام گرد همایی های فدائیان و مجاهدین صد ها هزار نفر را بخود جلب کرد ، در حالی که در تظاهرات حزب جمهوری اسلامی ، در مقابل سفارت آمریکا بیش از چهل هزار نفر شرکت نکردند ( با وجود اینکه حزب توده با تمام قوا به آن تظاهرات پشتیبانی داده بود ) . این بار در آستانه سومین روز اول ماه مه بعد از قیام هیات حاکم بقدری منزوی و منززل شده است که احتمالاً اجازه برگزاری مراسمی را نخواهد داد .

ولی روز اول ماه مه امسال برای کارگران ایران از اهمیت ویژه ای برخوردار است ، و زحمتکشان ایران و تمام نیروهای انقلابی باید برای برگزاری هرچه باشکوه تر این روز تاریخی مبارزه کنند . امروز مبارزات طبقه کارگر ایران در مقطع ویژه ای قرار دارد . امروز تازه يك مبارزه تقریباً سراسری ، یعنی مبارزه برای سود ویژه را پشت سر می گذاریم . نتایج و تجارب آن مبارزه چه بودند ؟

جمع بندی این مبارزات نشان می دهد که ، از يك سو شرایط برای مبارزه سراسری موفقیت آمیز برعلیه غاصبین جنایتکار و ضد کارگری

## بنی صدر

برنامه دموکراسی انقلابی آماده است و توده ها بدنهال یافتن برنامه برای حل بحران فزاینده سیاسی و اقتصادی و اجتماعاتی هستند . آنان در جستجوی راه مبارزه علیه چماقداری و پیشبرد مبارزات خود و حل بحران هستند . بنی صدر هیچ راهی را نشان نمی دهد و وی چنین راه حلی را در دست ندارد . هنگامی که وی بر اثر فشار توده ها و فساد روحانیت حاکم مجبور شد اعلام نماید که " این جمهوری ، جمهوری نیست که من فخر کنم رئیس آن باشم " . برنامه ای برای حل بحران ارائه نداد . راه حل وی سازش و تسلیم بود . این راه حل حل بورژوازی ایران است . توده ها باید راه حل خود را پیش بگذارند . آن برنامه چیزی بجز برنامه فساد دموکراسی انقلابی نیست .

قدرت آماده است . در هر کجا که این مبارزه با پیگیری دنبال شد به موفقیت ( لا اقل موفقیت نسبی ) دست یافت . علت آن هم حالت انزوا و منزلی است که رژیم امروزه در آن به سر می برد ، و حالت خشم و نفرت عمومی نسبت به این رژیم جنایتکار . ولی تجربه این مبارزه ، از طرف دیگر مطلب دیگری را نیز نشان داد ، و آن اینکه طبقه کارگر در مجامع هنوز آگاهی کافی از شرایط موجود و اعتماد بنفس کافی در مقابل رژیم را ندارد . هنوز شیخ سرکوب و خفقانی که رژیم ، به عنوان غاصب دستاورد های قیام بهمن ماه ، و پشتیبانی عظیم توده ها ، بر مملکت حاکم کرد . برفکار کارگران سنگینی می کند . بخش مهمی از طبقه کارگر آشکارا در مبارزه منزلی نشان دادند . و علت آن هم این بود که نمی دانستند مردم با مبارزه آنها چگونه برخورد خواهند کرد . آیا خواهند فهمید ؟ آیا در مقابل آنها موضع خواهند گرفت ؟ آن هم در این شرایط جنگ .

ولی حقایق بعدی نشان داد که رژیم منزلی ، منفور و منزوی است . و مبارزات بر حق کارگران برعلیه غاصبین مفتخور که جیب خود را از نمره دسترنج خونین کارگران پر می کنند ، می تواند با موفقیت به پیش برود . کارگرانی که در مبارزه برای حقوق خود منزلی نشان دادند و عقب کشیدند ، امروز به واقعیت پی برده اند چون خبر پیروزی ها در کارخانه ری ، او ، واک ، سیمان تهران ،

فساد ، ورشکستگی و کراهت رژیم جمهوری اسلامی آشکار شده است . حکومت اسلامی ، حکومت خرد به سرمایه داران اسلامی ، به رهبری روحانیت ، حکومت چماقداران و سرمایه داران است . رژیم جمهوری اسلامی که از طریق تحمیق ، عوامفریبی و انتخابات و رفاندن های قلابی ضد دموکراتیک خود را بر سر نوشت توده ها حاکم کرده است باید جای خود را به يك مجلس موسسان دموکراتیک و انقلابی بدهد . مجلسی که عالی ترین ارگان تصمیم گیرنده است . مجلسی که انتخاباتش را بطور آزاد ، همگانی ، مخفی و مستقیم با نظارت توده های مسلح مردم انجام می دهد و در پیاره حکومت و نوع رژیم تصمیم می گیرد . مجلسی که هیچ و مطلقاً هیچ نیرویی را بر بالای سر خود به رسمیت نمی شناسد . مجلس موسسان دموکراتیک و انقلابی باید جایگزین

و غیره و غیره همه جا پیچیده است . ولی مبارزه برای سود ویژه ، يك مطلب دیگر را نیز آشکار ساخت . و آن ضرورت اتحاد سراسری طبقه کارگر در مبارزه است . کارگران بسته روشنی درک کردند که مسائل مبارزاتی آنان واحد است . و نه با سرمایه داران پراکنده ، بلکه همه با يك دولت غاصب ، زورگو و ضد انقلابی طرف هستند . و باید متحدان در برابر آن مبارزه کنند . مسئله اتحاد شوراهای کارگران بار دیگر در این مبارزه در دستور کار قرار گرفت .

امروز بعد از مدت ها فشار ، سرکوب و حمله موفقیت آمیز هیات حاکم به حقوق طبقه کارگر ، زمینه برای گسترش سراسری مبارزات کارگران فراهم است . همه آماده مبارزه اند . امروز ضروری است که مبارزهای دیگر آغاز شود ، و بر زمینه آن پیکار برای مرکزی ترین شعار طبقه کارگر در مقطع کنونی ، یعنی تشکیلات شوراهای واقعی و دموکراتیک و اتحاد سراسری شوراهای کارگران ایران شکل بگیرد . روز اول ماه مه امسال می تواند و باید آغاز گاه و آغاز گر چنین پیکاری باشد . به همین دلیل است که می گوئیم روز اول ماه مه امسال از اهمیت ویژه ای برخوردار است ، و باید تمام نیروی خود را برای برگزاری آن به کار بریم .

در اینجا ضروری می دانیم به نقطه ضعف اصلی مراسم اول ماه مه پارسال اشاره ای بکنیم ( مقصود

مراسمی است که نیروهای مترقی و انقلابی برگزار کردند ، نه آن تظاهرات وقیح آشکارا ضد کارگری که توسط حزب جمهوری اسلامی و حزب توده در مقابل سفارت آمریکا برگزار شد ) . و آن این بود که مجاهدین ، فدائیان ، و کانون شوراهای شرق در آن روز گرد هم آیی های جداگانه ترتیب دادند . و این اشتباه سکتاریستی بزرگی بود . روز اول ماه مه متعلق به این یا آن سازمان نیست ، بلکه متعلق به همه کارگران و روز بیان وحدت رزمنده کارگران است . مراسم آن نباید طوری باشد که کارگران بعزت عقاید گروهی خود یا از هم جدا شوند یا اصلاً نتوانند در آن شرکت کنند ( به دلیل اینکه توسط گروه خاصی برگزار شده است ) . وظیفه مبرم تمام نیروهای مترقی و انقلابی است که این مراسم را متحداً برگزار کنند ، و به اسم کارگران و نه این یا آن سازمان .

ما از تمام کارگران ، از تمام شوراهای کارگری ، از تمام کانون های شوراهای کارگران ، و از تمام سازمان های مترقی و انقلابی می خواهیم با تمام قوا برای برگزاری باشکوه ، و متحد مراسم روز اول ماه مه ، از همین امروز مبارزه را آغاز کنند .

\* پیش به سوی برگزاری هرچه باشکوه تر روز اول ماه مه !

می ترسد . چراکه بورژوازی آنقدر ضعیف و زبون است که قادر به ارائه هیچ گونه برنامه ای نیست . مجلس موسسانی که مجلس نمایندگان انقلابی توده ها خواهد بود آنچنان جمهوری را تصویب خواهد نمود که با جمهوری اسلامی آقای بنی صدر و جمهوری اسلامی روحانیت یکسره متفاوت است . بنی صدر از گسترش مبارزات می ترسد ، زیرا وی و " لیبرال ها " در چنان مجلسی در برابر برنامه انقلابی بی اعتبار می شوند .

بنابراین توده ها تنها از طریق شعار حاکمیت روحانیت خیز حاکمیت مردم آری قادرند مبارزات خود را جهت بدهند . آنان با طرح شعار مجلس موسسان به يك زبان واحد سخن خواهند گفت و بسوی يك هدف و آن استقرار حاکمیت مردم بجای حاکمیت چماقداران پیش خواهند رفت .

مجلس شورای اسلامی قلابی ، حکومت مرتجع رجایی و قانون اساسی ارتجاعی جمهوری اسلامی شده و يك قانون اساسی ، يك حکومت انقلابی انتخاب بنمایند چنین مجلسی باید رژیمی را جایگزین حاکمیت روحانیت کند که نه بردارنده های لومین ، اوپاش ، یا پاسداران مزدور و ارتش بلکه بر توده های کارگر ، دهقان و زحمتکش مسلح استوار باشد . آقای بنی صدر خواستار حل بحران توسط فراخواندن مجلس موسسان نیست . یعنی مجلسی که بازتاب مستقیم اراده اکثریت مردم باشد . وی خواستار تسلیح توده ها نیست . وی خواستار سرنگونی حاکمیت روحانیت نیست . وی خواستار الغاء سپاه پاسداران و ارتش بعنوان يك نهاد سرکوبگر نیست . وی خواستار آزادی مطبوعات ، تجمعات ، عقیده نیست . وی از توده ها

## تنها راه پیروزی در جنگ :

## سرنگونی رژیم چماقداران !

وحید ناصر

آغاز مذاکرات صلح میانجی گری باصطلاح هیات حسن نیت، و مواضع جناح های گوناگون هیات حاکم در قبال این مذاکرات بار دیگر مسئله "جنگ و صلح" را در مرکز اخبار روز قرار داده است. زحمتکشان این اخبار را با علاقه، و با کمی دلهره دنبال می کنند. دلهره از آن جهت که بسیاری، بدرستی بیم آن دارند که سازش و تسلیم جیونامه ای که در قبال مسئله گروگان ها صورت گرفت، بار دیگر تکرار شود. بقول معروف، سالی که نکوست از بهارش پیداست - حضراتی که تا بحال با بوق و کرنا همه جا پر کرده بودند که تا وقتی که سربازان دشمن از خاک ایران خارج نشوند مذاکراتی در میان نخواهد بود، حالا مذاکره را شروع کردند. منتها، عین جریان گروگان ها، مذاکره بکمک میانجی، ولی قایم باشک بازی اینها دیگر کسی را گول نمی زند. دست این حضرات مدت ها است پیش مردم رو شده، و زحمتکشان دیگر دریافته اند که اگر پیشرفت گوششان را دیدند، یک کلمه حرف راست هم از دیکتاتورهای تازه بدوران رسیده خواهند شنید.

فعلا حقیقت اینست که قدرت - مداران به پای مذاکره کشانده شده اند، و این مذاکره در شرایطی جریان دارد که شهرهای ایران زیر آتش مداوم توپخانه و موشک صدام و حامیان جنایتکارش قرار دارد. و از همان ابتدا نیز چون روز روشن بود که چنین روزی فرا خواهد رسید. مگر اینها همان کسانی نبودند که از بسیج و تسلیح مردم برای مقاومت نظامی امتناع و جلوگیری کردند و مردمی را که خود برای مقاومت نظامی مسلح شدند و تهاجم مزدوران بعث را به عقب راندند خلع سلاح کردند، مگر اینها همان کسانی نبودند که در شرایطی که جنگ مرزی برای ماه ها جریان داشت ارتش را به کردستان، ترکمن صحرا و غیره و غیره گسیل داشتند و بجای مسلح کردن خلق ایران به سزوک و کشتار آن پرداختند و حتی

جنگ خانمانسوز نیز این رویه آنها را تغییر نداد، مگر اینها همان کسانی نبودند که مردم را بی دفاع در مقابل توپ و تانک رها کردند، و آنقدر بی کفایتی از خود نشان دادند که هنوز که هنوز است در مناطق جنگی برای مردم پناهگاه و برای مقاومت سنگر نساخته اند، و با اینک - خود عملا مانند مردم در شهرهای مناطق جنگی و مقاومت آنها را غیر ممکن کرده اند، مگر اینها همان کسانی نبودند که دفاع از انقلاب را بدست تیمسارهایی سپردند که هنوز به رژیم شاهنشاهی وفادارند، کسانی که بر علیه خود اینها کودتا سازمان دادند، کسانی که هیچ منافعی در دفاع از انقلاب ندارند، کسانی که با خیانت های خود جانفشانی مردم در جنگ را بی اثر ساختند و شرایط شکست بیش از پیش را فراهم آوردند، کسانی که در شرایطی که باران توپخانه و بمباران دشمن لحظه ای قطع نمی شد، دائماً از بسیج و حرکت سربازان برای مقاومت و تهاجم جلوگیری کردند، و در بسیاری جاها به سربازان خیانت کرده و آنها را به دام دشمن انداختند. مگر اینها همان کسانی نبودند که با کشتار خلق عرب، و سیاست ضد مردمی خویش زمینیه مقاومت پر شور و شعف و توفنده توده زحمتکش ایران را تضعیف کردند.

پس تعجبی ندارد که اینها می باید دیر یا زود به زانو در می آمدند. شکست و نابودی آنها قطعی است. آنچه برای ما مهم است اینست که شکست و نابودی اینها، شکست و نابودی انقلاب نباشد. بلکه برعکس باشد. هم اکنون، در قبال مذاکرات صلح، جناح های گوناگون هیات حاکم، مواضع مختلفی اتخاذ کرده اند. زحمتکشان باید به روشنی معنی و مفهوم این مواضع را درک کنند. بطور کلی، با یک تقسیم بندی عمومی می توان دو موضع متفاوت را از هم باز شناخت. یکی موضعی است که آقای بنی صدر طرفدار آنند و آن عبارتست

از رسیدن هرچه سریعتر به یک توافق برای صلح، یا بعبارت دیگر رسیدن هرچه سریعتر به یک سازش آبرومندانه، و هم آوردن سر و ته قضیه با دادن یک سری امتیازات به صدام. اولین قدم را در راه این سازش ایشان به نقد برداشته اند، و فرمول قدیمی را که "تا وقتی یک سرباز دشمن در خاک ما باقی باشد مذاکراتی نداریم" تبدیل کرده اند به فرمول جدیدی که "آغاز مذاکرات و آتش بس باید با عقب نشینی همراه باشد". و عجله اینها برای صلح کاملاً قابل درک است. اینها بهتر از هر کسی از وضع نابسامان ارتش، و اینکه ارتش ایران دیگر تاب جنگ منظم را ندارد، آگاه هستند، و می دانند هرچه زمان بگذرد وضع بدتر خواهد شد.

موضع دیگر موضع حزب جمهوری اسلامی است که با بوق و کرنا شعار می دهد، خود را سازش ناپذیر و رستم میدان می خواند، از پیروزی قریب الوقوع سخن می گوید!! (در شرایطی که کارشناسان نظامی ایران اعلام کرده اند که ارتش دیگر توان جنگ منظم را ندارد، و بر علیه صلح تحمیلی شعارهای پر آب و تاب می دهد، و شرط و شروط عجیب و قریب و بدیعی چون محاکمه و مجازات صدام توسط یک هیات بین المللی را مطرح می کند! (حضرات صحنه دیپلماسی بین المللی را مثال مکتب خانه یا نظام ولایت فقیه خودشان فرض کرده اند، و گمان می کنند مرجعی آن بالا نشسته است و عدل اسلامی را اجرا می کند، و کارش هم گوش دادن به چغلی های این و آن است!!)

معنی و مفهوم این موضع چیست؟ این نکته تاکنون برای زحمتکشان ایران روشن شده است که در داخل هیات حاکم، آن کسی که بلندتر شعار می دهد و مواضع فوق قاطعانه می گیرد الزاماً ضد امپریالیست سرو مبارزتر نیست. جریان گروگان های آمریکایی این مسئله را به روشنی نشان داد، که کسانی که از همه

بلندتر شعار می دادند دست آخر کار را بجایی کشانند که بدتر از آن نمی شد. این امر در مورد جنگ هم صادق است. کسانی که بلندتر از همه شعارهای مافوق انقلابی در باره جنگ می دهند، و بر خون شهدا اشک تمساح می ریزند، بیش از هر کس دیگر مسوول شکست هایی می باشند که انقلاب ایران تاکنون متحمل شده است. در آغاز این مقاله توضیح دادیم که چگونه بی کفایتی، و سیاست های جنایت آمیز اینها در قبال جنگ بود که سازماندهی مقاومت نظامی موثر و پیروزمند را غیر ممکن ساخت و کار را به وضع اسف انگیز کنونی رسانید. کسانی که امروز بر خون شهدای جنگ اشک تمساح می ریزند همانهایی هستند که این شهدا را گوشت دم توپ کردند، و بدون تمرین و آمادگی کافی، بدون سازماندهی و حتی بدون اسلحه به جبهه فرستادند. اینها بیش از هر کس دیگر مسوول خون شهدا و بدبختی آوارگان جنگ هستند. سیاست اینها از همان روز اول مبتنی بر مبارزه قاطعانه بر علیه تجاوز نبود. بلکه قبل از هر چیز در فکر این بودند که چگونه می توانند از جنگ برای افزایش سرکوب، برای از میدان بدر کردن مخالفان، و برای انحصاری کردن هرچه بیشتر قدرت در دست خود استفاده کنند. مردم گروه گروه در جبهه گشته می شدند، فرماندهی و سازماندهی وجود نداشت. سربازان و منقضی خدمت ها در خیابان های اهواز ویلان بودند، در جبهه از اسلحه و مهمات خبری نبود (از سلاح های سنگین بگذریم) و این حضرات، بجای آنکه در فکر سرو سامان دادن به جبهه باشند، در فکر این بودند که چگونه فلان وزیر خودی را زورچیان کنند، یا فلان لایحه را بر علیه رئیس جمهور به تصویب برسانند.

"سازش ناپذیری" فوق انقلابی امروزی آنها نیز از همینجا ناشی

## تنها راه...

می‌شود. چون اینها می‌دانند که: ۱- اگر جنگ با پیروزی، خاتمه پیدا کند، محبوبیت رقیب شماره ۱ آنها، بنی‌صدر افزایش خواهد یافت. حضرات شکست را به این پیروزی ترجیح می‌دهند، و مخالف مبارزه قاطعانه برای پیروزی هستند.

۲- اگر جنگ خاتمه پیدا کند مبارزه بی‌امان زحمتکشان برعلیه آنها و جنایاتشان سریعاً شروع به گسترش خواهد کرد. بنابراین مخالف خاتمه جنگ هستند.

و افزون بر این برنامه آنها این است که با طولانی کردن جنگ ارتش را فرسوده کرده و از طرفداران بنی‌صدر تصفیه کنند. و رفته رفته زمینه را برای کودتا برعلیه رهبرین جمهور فراهم کنند. حال اگر این به معنای شکست‌های بیشتری، سازش‌های بیشتر و وسیع‌تر و نهایتاً زانو زدن در مقابل صدام باشد، چه باک! مسئله اصلی آنها چیه داخلی است. مسئله اصلی آنها حفظ قدرت پوشالی شان است. قدرتی که دوستی به آن چسبیده‌اند، و مصمانند به هر قیمتی، حتی به قیمت بد بختی و فلاکت عمومی یک ملت آن را در دستار خونین خویش نگاه دارند.

آقای سید حسین خمینی چندی پیش مصاحبه‌ای با روزنامه انقلاب اسلامی داشتند (شماره ۴۹۹، دوشنبه ۲۵ اسفند ۶۷). در این مصاحبه ایشان از روی حملات وسیع کودتا مانند که حزب جمهوری اسلامی بعد از وقایع ۱۴ اسفند تدارک می‌دید، پرده برداشتند. در این مصاحبه ایشان به مسئله جنگ هم اشاراتی کردند که قابل توجه است:

... آقای رجایی در سخنرانی شان در مدرسه استاد شهید مطهری تلویحاً گفتند: اگر ما شش ماه دیرتر پیروز بشویم بهتر است

از اینکه امروز پیروز بشویم و بوسیله یاد عده خط انحرافی بوجود بیاید. و حتی من می‌دانم که یک عده از اینها می‌گویند که اگر خوزستان برود، بهتر از این است که آق‌ای بنی‌صدر پیروز بشود و خط‌ش در ایران حاکم بگردد. و من خودم با آنها بحث کرده‌ام و از خود آنها شنیده‌ام که می‌گویند خوزستان و حتی بالاتر از خوزستان یعنی نصف ایران برود بهتر از اینست که ایشان... و خط انحرافی... حاکم بشود. (تاکید از ماست)

واقعاً که چه رذالتی! این سخنان به روشنی مفهوم "سازش ناپذیری" و شعارهای فوق انقلابی سردمداران حزب جمهوری اسلامی را در قبال مذاکرات صلح نشان می‌دهند. این "سازش ناپذیری" بدترین شکل تسلیم‌طلبی و انحلال‌طلبی است. اگر بگوئیم حزب جمهوری اسلامی، که مرگ خود را نزدیک می‌بیند، تصمیم گرفته ملت ایران را نیز همراه با خود به ورطه نابودی بکشد ناحق نگفته‌ایم.

از دیدگاه منافع طبقه کارگر، و زحمتکشان راه حل‌های این دو جناح اصلی هیات حاکم، هر دو ضد انقلابی و مردودند. سیاست حزب جمهوری اسلامی، یعنی ادامه جنگ به روال کنونی نتیجه‌ای جز سقوط نهایی کشور و متلاشی شدن هر آنچه که از اقتصاد و بنیه کشور باقی مانده است نخواهد داشت. سیاست این حزب در قبال جنگ یکی از بیسابقه‌ترین جنایات تاریخی کشور ماست. و اگر زحمتکشان قاطعانه با آن مبارزه نکنند بدبختی و فلاکت هولناک و بیسابقه‌ای در انتظار آنان و تمام مردم این کشور خواهد بود.

ولی سیاست "سازش‌آبرومندان" (یا بعبارت دیگر سیاست "صلح") بنی‌صدر نیز از چند نظر ضد انقلابی است. چون راه بنی‌صدر راه سازش است. و این سازش پوششی است برای مخفی کردن علل واقعی پیروزی‌های ارتش صدام و جلوگیری از بسیج انقلابی و مسلحانه توده

زحمتکش ایران، برعلیه تجاوز نظامی و امپریالیزم. بهمین دلیل هم این سازش به "صلحی" قلابی و ناپایدار خواهد انجامید. در چنین "صلحی" (از آنجا که سازش است نه صلح واقعی) هیچ تضمینی برای جلوگیری از مداخلات نظامی آینده امپریالیزم وجود نخواهد داشت. چون تنها بسیج مسلحانه زحمتکشان چنین تضمینی در خود دارد و تنها راه رسیدن به صلح واقعی سرنگون کردن دولت سرمایه‌داری و استقرار حاکمیت شوراهای مسلح زحمتکشان بر جامعه است.

امروز در شرایطی هستیم که، با تدارکاتی که امپریالیزم آمریکا در منطقه می‌بیند، هر لحظه‌ای که انقلاب ایران منافع آنان را در منطقه بخطر بیندازد، امکان مداخله نظامی وجود دارد.

امروز در شرایطی هستیم که با تغییراتی که اخیراً در سیاست واشنگتن، بعد از عوض شدن ریاست جمهوری آمریکا پیدا شده امپریالیزم آمریکا آشکارا در فکر تدارک مداخله نظامی بر علیه هر جنبش انقلابی در سراسر جهان است. این خطر، چه جنگ کنونی به صلح بیانجامد و چه نیانجامد وجود دارد و جدی است. انقلاب، اگر می‌خواهد پیروز بشود، و در مقابل امپریالیزم به زانو در نیاید، و آلت دست بی‌اختیار امپریالیزم نشود، باید آماده مقابله باشد. تنها راه ایجاد این آمادگی بسیج مسلحانه زحمتکشان، و ایجاد حکومتی نیرومند و متکی بر زحمتکشان است. صلحی که بنی‌صدر می‌خواهد روش مقابله موثر با حمله امپریالیزم نیست. بلکه سازش با امپریالیزم است. فیصله دادن قضیه با چنین سازشی به سود زحمتکشان نخواهد بود. چون این سازش راهی است در جهت خلع سلاح کردن انقلاب در مقابل امپریالیزم.

ولی، بارها گفته‌ایم و باز تکرار می‌کنیم، در مقابل برنامه‌های جناح‌های گوناگون هیات حاکم، برنامه طبقه کارگر بسیج مسلحانه زحمتکشان برعلیه امپریالیزم و سرمایه‌

داری می‌باشد. رؤس این برنامه عبارتند از:

۱- مطرح کردن لزوم بسیج و تسلیح عمومی. برای مسلح کردن و آموزش نظامی زحمتکشان تحت نظارت شوراهای خودشان.

۲- تجاوز نظامی به کردستان باید فوراً پایان یابد. ارتش و پاسداران باید از کردستان خارج شوند. خلق کرد باید مسلح شود.

۳- سربازان باید در این رابطه وظیفه خود را انجام دهند و با مبارزه برای تشکیل شوراهای سربازی، و در مواقع مناسب کنفرانس شوراهای سربازی، در جهت اجرای این برنامه قدم بردارند.

۴- برای اجرای این برنامه ضروریست کم‌شوراهای واقعی کارگری در سراسر کشور کنفرانس‌های سراسری خود را برگزار کنند و مبارزه را جهت بسیج و تسلیح سراسری زحمتکشان آغاز کنند و برنامه طبقه کارگر را برای مبارزه با امپریالیزم به تمامی زحمتکشان ارائه دهند.

این تنها راه رسیدن به صلح واقعی، و پیروزی واقعی است. بدون بسیج مسلحانه زحمتکشان هرگونه قرارداد صلحی، سازش خواهد بود، که بناچار سازش‌ها و تسلیم‌های پیاپی دیگری را بدنبال خواهد داشت.

ولی اجرای این برنامه، یا هر برنامه دیگری برای رسیدن به پیروزی یا خاتمه دادن به جنگ بسا وجود رژیم ارتجاعی حاکم در تضاد است. این رژیم همانطور که دیدیم از ادامه جنگ سود می‌جوید، و بنا بر این در راه هر کوشش جدی برای سازمان دهی مقاومت اخلاقی خواهد کرد. و با تمام قوا در مقابل آن خواهد ایستاد. تا زمانی که رژیم ارتجاعی موجود حاکم بر امور باشد هیچ اقدام اساسی در جهت بهبود اوضاع ممکن نیست. سرنگونی رژیم حاکم اولین قدم در راه مبارزه برای پایان دادن به جنگ و پیروزی است.

★★★

# حاکمیت روحانیت خیر، حاکمیت مردم‌آری!

# لوازم کار : اتحاد شوراهای

نسیم آفاق

در آستانه آغاز سال ۶۰ پس از دو سال بعد از قیام بهمن ، جامعه ما با افزایش بی‌رویه بیکاری میلیونی ، گرانی سرسام آور ، کمبود روز افزون مایحتاج اولیه زندگی ، فقر بی‌پایان و ستم و استثمار غیر قابل تحمل دست به گریبان است . در حالی که کارگران و ستمدیدگان شهرو روستا با قیام بهمن راه را برای نجات جامعه از فجایع سرمایه داری هموار نمودند ، نیروهای مدافع سرمایه داری تمامی هم و غم خود را صرف نجات سرمایه داری از جنگ انقلاب کردند . امکانات فراوان خود را بکار گرفته‌اند ، قوای خود را متمرکز کرده‌اند و هر کدام به سهم و به نوبه خود ضرباتی بر بیکر انقلاب وارد می‌آورند . کارگران ایران در کار دفاع از دستاورد ها و گسترش روند انقلاب می‌باید ابزار لوازم کارزار خود را فراهم نمایند . مهمترین ابزار کار طبقه کارگر اتحاد رزمنده صفوف کارگران است . در شرایط کنونی این کار از طریق اتحاد شوراهای کارخانجات و ادارات میسر است .

هر روزی که می‌گذرد دشمنان کارگران و دشمنان انقلاب فرصتی می‌یابند تا حربه‌های جنگی خود را علیه کارگران و زحمتکشان ، صیقل ببندند ، تیزتر کنند و بکار گیرند . این فرصت‌های طلایی از چنگ دشمنان کارگران بدست نمی‌آید مگر آنکه کارگران به معدن طلای اتحاد دموکراتیک و انقلابی شوراهای خود دست بیابند . واقعیت‌های دو سال گذشته این ضرورت را تاکید می‌کنند :  
\* - مدافعین سرسخت حاکمیت روحانیت و در رأس آن حزب جمهوری اسلامی از بدو دستیابی به قدرت دولتی ، به استقرار حکومت اسلامی کوشیدند و فوراً نهاد های سرکوب منبعث از ویژگی حاکمیت روحانیت را پایه گذاری کردند . کمیته های مسلح محلی را به کمیته های امام مبدل کردند . سپاه پاسداران را از میان جوانان پیرو ایدئولوژی خود بنانیدند . و هر چه بیشتر به تقویت آن پرداختند . به تعداد آنان روز بروز افزودند و آنان را بعنوان سبیل پاسداری از انقلاب جازدهی در حالی که نیروی ارتجاعی و سرکوبگر پیش نبودند . به فراخواندن سینه‌ساز

های متعدد فرماندهان آنها پرداختند ، تا ستاد فرماندهی سرکوب را متمرکز و متحد نمایند : دادگاهها و دادسراهای انقلاب اسلامی که بظاهر قرار بود نیروهای ضد انقلاب را مجازات نمایند عملاً به تیغ تیزی علیه انقلابیون مبدل شد . مبارزین کرد ، ترکمن ، اعضای مبارز شوراهای مبارزین بیکار ، دانشجویان آزاد یخواه و زنان مساوات طلب به پشت میز محاکمه و در مقابل جوخه آتش این دادگاهها قرار گرفتند . قانون قصاص برای تیزتر کردن تیغ این دادگاهها تدوین و امادهی تصویب شد . سینه‌ساز حاکمین و دادستان‌های شرع ، یکی پس از دیگری برگزار شدند تا کارائی و اتحاد عمل آنها بالا برده شود . دسته‌های اوپاش و جماعتدار را سازمان دادند . و در زیر تلالو برق سرنیزه پاسداران به تخمبج تجمعات و مبارزات مردم پرداختند . نمازهای جمعه بعنوان بسیج‌های توده‌های پیرو حزب جمهوری اسلامی با بودجه دولتی که از مالیات کارگران و زحمتکشان تامین می‌شود برگزار شدند و سینه‌سازهای ائمه جمعه فراخوانده شدند . انجمنهای اسلامی کارخانجات و ادارات بمنابه تجالی حاکمیت و علیه مبارزات شوراهای کارگری ایجاد و تقویت شدند . کانون هماهنگی خانه کارگر به کانون انجمن های اسلامی ، به کانون توطئه علیه کارگران و حتی به یکی از کانون‌های بسیج جماعتداران مبدل شد . وبلاخره مواضع مرکزی قدرت در کابینه ، در مجلس شورای اسلامی ، در شورای نگهبان در شورای عالی دفاع ، در شورای عالی قضائی ، در دادگستری و دادستانی و در دادگاههای انقلاب اسلامی ، در زادیو و تلویزیون را بدست گرفته‌اند . و همه در دفاع از منافع قشری جناح خود ، در دفاع از سرمایه داری و علیه کارگران و زحمتکشان .

\* - لیبرالها ، از جبهه ملی و نهضت آزادی تا رهبری بنی صدر نیز همه امید خود را به بازسازی ارتش و پلیس و تقویت دیوانسالاری وزارت خانه‌های دولتی و فروپوشیدن شور و شوق انقلابی توده‌ها بسته‌اند ، و آن جایی نیز که " حضور فعال و خنثی مردم را در صحنه طلب می‌کنند منظورشان چیزی بجز پشتیبانی مردم از آنان

نیست . طی دو سال گذشته بسا جلوگیری از محاکمه تیمساران رژیم گذشته و با آزاد سازی تیمساران زندانی و با تشویق آنان سعی در تقویت روحیه از دست رفته آنها نمودند . خواهان افزایش بودجه های کلان نظامی بودند . با جلوگیری از ایجاد شوراهای سربازان و درجه داران سعی در تحکیم نسیبیلین و اطاعت کورکورانه و حفظ سلسله مراتب ارتش نمودند . دیوان سالاران و مدیران دولتی نیز که یا به زندان افکنده شدند ، یا از کار برکنار گردیدند و یا مورد مظان اتهام واقع شدند و یا قدرت شان توسط شوراهای کارکنان ادارات و وزارتخانه‌ها تضعیف شده بود ، مورد تنقید و پشتیبانی بی‌شائبه لیبرالها واقع شدند . آنها سعی می‌کنند بسیج های توده‌های آزاد یخواهانه مردم را از حرکت مستقل و سازماندهی و سیاست مستقل بازدارند و آنان را از مجرای مبارزه برای حقوق دموکراتیک به کانال دفاع از نهاد های دولتی بورژوا - دموکراتیک ( ریاست جمهوری و غیره ) بکشانند . و دست آخر نیز جنبش توده‌های آزاد یخواهی را وجبه المصلحه معاملات سازش‌های خود با حزب جمهوری اسلامی و جناح حاکم خواهند نمود .

\* - نیروهای ضد انقلابی در تبعید از بختیار تا پالیزیان ، اویسی و رضاخان دوم نیز بیکار ننشسته‌اند و هر کدام به تدارک مقدمات کارو طرح توطئه‌های خود مشغولند . هر کدام هسته‌های سیاسی طرفدار خود را در داخل و خارج از کشور ایجاد کردند ، شبکه‌های رادیویی و تبلیغاتی خود را گسترش دادند ، و حتی نیروهای اولیه نظامی خود را در خارج سازمان دادند . طرفداران آنها در ارتش و ادارات طرح قریب الوقوع یک کودتای نظامی را در سر داشتند که با افشای آن در ۱۸ تیر ۵۹ ، فعلاً ناکام مانده است .

\* - دول ارتجاعی منطقه از عراق تا امارت متحده عربی ، عربستان سعودی ، پاکستان ، ترکیه ، مصر ، اردن و اسرائیل همچون کمر بندی انقلاب ایران را احاطه کرده‌اند و به مقابله با گسترش و تعمیق آن پرداخته‌اند . جنگ تجاوزکارانه عراق علیه

انقلاب ایران ، وحشت سردمداران بعثی را با گسترش انقلاب کنونی ایران نشان می‌دهد . کودتای نظامی در ترکیه و تقویت روابط ترکیه با آمریکا و افزایش کمک های آمریکا به دیکتاتور نظامی پاکستان همین منطق را دنبال می‌کند . مصر به پایگاه نظامی امریکاییه انقلابات منطقه مبدل شده و در این زمینه نقش ژاندارمری اسرائیل را تکمیل می‌کند . عربستان سعودی با دریافت هواپیما های جاسوسی اوکس و جنگنده های فانوم زمینه را برای ایجاد محور نظامی اسرائیل مصر و عربستان فراهم نموده است .

\* - امپریالیسم جهانی اعم از بازار مشترک اروپا ، واپن و امریکای شمالی و بسرکردگی ایالات متحده در تمامی جبهه‌ها به مبارزه علیه انقلاب برخاسته‌اند . از پشتیبانی به حاکمیت روحانیت تا برسیت شناختن حکومت موقت بازگان و تأیید رهبری لیبرالها تا حمایت از بختیار ، پالیزیان و اویسی همه و همه هدف سرکوب انقلاب ایران را دنبال می‌کنند . آنها از تحریم اقتصادی و مسدود کردن ذخایر ارزی ایران تا تقویت سیاسی و نظامی کشورهای ارتجاعی منطقه فروگذار نکردند . با استقرار ناوگان های جنگی خود در آبهای خلیج و دریای عمان و با ایجاد پایگاه های نظامی در منطقه زمینه را برای تهاجمات مستقیم و سرکوب خونین انقلاب فراهم می‌نمایند . تهاجم نظامی نافرجام طیس در اردیبهشت ۵۹ تمرین مقدماتی برنامه آتی آنان محسوب می‌شود .

بنابراین استقرار حاکمیت ارتجاعی روحانیت ، سرکوب های خونین کارگران ، بیکاران ، خلقهای تحت ستم ، زنان ، جوانان و هفتاد و هشتاد طرح کودتای نظامی از نوع ۱۸ تیر و کودتای " خزنده " از نوع حزب جمهوری اسلامی ، جنگ های تجاوزگرانه مرزی ، مداخلات و تهاجمات امپریالیستی ابزاری هستند که ضد انقلاب داخلی و خارجی علیه انقلاب کارگران و زحمتکشان تدارک دیدند . برای مقابله با چنین شرایطی کارگران وسیله‌های بجز اتحاد صفوف و سازماندهی مبارزات خود را در اختیار ندارند . در شرایطی که جامعه ما

## نوازم کار...

با دست هیات حاکم به لبه پرتگاه کشانده شده آنچنان که با بیش از یک میلیون آواره جنگی، چند میلیون بیکار، ملیت های ترکمن، کرد، ترک، عرب و بلوچ سرکوب شده، زنان ستم کشیده، دهقانان بی زمین، دانشجویان بی دانشگاه، هزاران خانواده داغ دیده، منطقه غریب و جنوب غرقه بخون، هزاران مبارز به بند کشیده و شکنجه دیده، سازمان ها و احزاب اپوزیسیون و کارگری به زیرزمین رانده شده، نشریات غیر قانونی و روزنامه های سانسور شده، زبانهای بریده، قلمهای شکسته، صداها در گلو خفه شده، رادیو گوش خراش و تلویزیون کریمه و میلیونها خانوار زحمتکش که قربانی بیکاری، گرانی، کمپایی با محتاج زندگی شده اند، در چنین شرایطی راه نجات جامعه از دروازه اتحاد دمکراتیک و انقلابی شوراهای کارخانجات و ادارات می گذرد.

★★★★

تجربه روزمره مبارزات کارگران و آزار آن جمله مبارزه برای دریافت سود ویژه نیز بر همین ضرورت تاکید دارد. مسئله سود ویژه طی دوره بعد از قیام بهمین، برای چندین بار به فوری ترین خواست اقتصادی جنبش کارگری مبدل شده است. در اسفند ۵۷ و ۵۸ که هیات حاکم از پرداخت سود ویژه به کارگران خودداری نمود، این مسئله در مرکز مبارزه کارگران قرار گرفت و حتی نقش نیروی محرکه جنبش را ایفا نمود. وقتی در این دو مورد هیات حاکم از طفره رفتن های "غیررسمی" بمنظور عدم پرداخت سود ویژه بجای نرسید، در ۲۳ تیر ۵۹ به هدف خود جنبه "قانونی" داد. بدین ترتیب که شورای انقلاب "لایحه قانونی" را به تصویب رساند که بموجب آن قانون سهم کردن کارگران در ۲۰ درصد سود ویژه کارخانجات مصوبه سال ۱۳۴۱ لغو شد و بجای آن کلاباست حق السهم سود ویژه، عیدی و پاداش بهالان، معادل دو ماه دستمزد به کارگران پرداخت می گردید. یعنی اینکه حداکثر ۲۰ درصد سهم کارگران از سود ویژه یک ضرب حذف و یکسره به حداقل ۸۰ درصد سهم سرمایه داران افزوده می شد. این اقدام دولت موجب وسیع شدن اعتراضات و مخالفت های مخالف کارگری را برانگیخت.

سند یکای کارگران چا پخانه های تهران و حومه دست بیک راهپیمایی اعتراضی زد. سند یکای کارگران خطوط لوله و مخازن نفت ری و کارگران موسسه اطلاعات و شورا های بعضی از کارخانه جات و حتی کانون هماهنگی خانه کارگری اطلاعیه هایی به این لایحه اعتراض کردند و خواستار لغو فوری آن شدند. کارگران کارخانه شیرپاک با تهیه طوماری به لغو سود ویژه اعتراض کردند و حتی کارفرما را تهدید به اعتصاب نمودند. کارگران کارخانه شیشه و گاز تهران نیز علیه این لایحه به راهپیمایی در صحن کارخانه پرداختند.

اما تمامی این اعتراضات و مبارزات مجزا و پراکنده از یکدیگر صورت گرفتند و دقیقاً بهمین خاطر همگی به تنهایی و همگی بطور مجزا نتوانستند برای مدت زمان قابل توجهی دوام بیاورند و به موفقیت های چشمگیری دست یابند. راهپیمایی خیابانی کارگران صنعت چاپ که از جمله رادیکال ترین آنان محسوب می شد، بدون برنامه ریزی قبلی و بدون هماهنگی با مبارزات کارگران دیگر کارخانجات تهران صورت گرفت. بهمین خاطر اکثر کارگران تهران نماز وجود آن مطلع شدند، نه علناً و رسماً با آن ابراز همبستگی نمودند و نه باین پیوستند. این امر باعث شد تا دولت براحتی راهپیمایی و مبارزه را در فاصله کوتاهی متفرق گرداند. در حالی که مسئله سود ویژه مسئله کلیه کارگران بود و کارگران با "لایحه قانونی" روبرو بودند که توسط نمایندگان اساسی دولت سرمایه داری یعنی شورای انقلاب و رئیس جمهوری بتصویب رسیده بود، صفوف مختلف کارگران هیچگونه وحدت عملی، هماهنگی برنامه و سازماندهی مشترکی را دنبال نمی کرد. در عوض در آن سوزی خط و جنبه طبقاتی، تمامی نمایندگان، جناح ها و ارگان های دولت سرمایه داری یکدل و یک زبان در تدوین قانون ضد کارگری لغو سود ویژه فعالانه شرکت داشتند. این لایحه به امضای سران جناح قشرینون (بهشتی، رفسنجانی، خامنه ای، موسوی اردبیلی، مهدوی کنی و باهنر) و سران جناح لیبرالها (بنی صدر، بازرگان، عزت الله سبحانی، معین فر) قطب زاده، حسن حبیبی رسیده بود. بهشتی از جانب حزب جمهوری اسلامی و شورای عالی قضائی، موسوی اردبیلی از طرف دادستانی کل کشور، مهدوی کنی از

جانب شورای نگهبان، و وزارت کشور و رفسنجانی از طرف مجلس شورای اسلامی، خامنه ای در مقام امامت جمعه تهران، قطب زاده از طرف وزارت امور خارجه، عزت الله سبحانی از جانب وزارت برنامه و بودجه شیبانی از طرف وزارت کشاورزی و بازرگانی از جانب نهضت آزادی و بنی صدر در مقام ریاست جمهوری این لایحه ضد کارگری را امضاء کردند. نعمت زاده از طرف وزارت کار و احداث زاده از جانب وزارت صنایع و معادن در تدوین آن نقش اساسی را ایفاء کردند. سپاه پاسداران نیز به نیابت از طرف ولایت فقیه هر صدای اعتراضی کارگران را با زور، ضرب، شتم، جرح و قتل در گلو خفه کرد. بنا بر این کلیه نهاد های دولتی در طرح و تدوین این لایحه دست داشتند و بطور هماهنگ، متحد و متمرکز در اجرای آن کوشش نمودند. فرد اندر فرد سرمایه داران و کارفرمایان نیز در پشت سر دولت و به استناد به هیمن "لایحه قانونی" از پرداخت سود ویژه که بخشی از دستمزد کارگران است و حق مسلم آنان محسوب می شود خود داری کردند.

واقعیت این است که در مقابل چنین حملات متشکل سرمایه داران و دولت مدافع آنان مبارزات مجزا و پراکنده کارگران نمی توانست چندان موثر واقع شوند. در مقابل کل طبقه سرمایه دار ایران که خود را در دولت جمهوری اسلامی متحد کرده بودند، می بایستی کل طبقه کارگر قرار بگیرد. اگر اساسی ترین سازمان وحدت بخش سرمایه داران دولت کنونی آنان است، اساسی ترین شکل وحدت کارگران در لحظه کنونی در اتحاد شوراهای کارخانجات نهفته شده است. اما این که نبود، مبارزات کارگران شیشه و گاز به یک راهپیمایی در صحن کارخانه خلاصه شد، اعتراض کارگران خطوط لوله و مخازن نفت به صدور اطلاعیه منتهی گردید و نهادهای اعتراضی باریکی که از کارخانه های مجزا سرازیر شدند بهم نپیوستند و به سبیل خروشان می بدل نگردیدند. ناله های التماس امیز مجامع عمومی و شوراهای کارگری که از دل هر کارخانه بیرون می آمدند در هم فرو رفتند و به فریاد پرطنین و به فرمان آمرانه ای تبدیل نشدند. مجرائی که نهرها را به سیل و ناله ها را به فریاد و فریاد ها را به فرمان مبدل می کند، اتحاد شوراهای کارخانجات و ادارات است و این خود یکی از اساسی ترین

نقاط ضعف جنبش کارگری را تشکیل می داد. نتیجه اینکه لایحه ضد کارگری هیات حاکم همچنان پا برجا باقی ماند. با شروع تهاجمات هوایی عراق در آخرین روز شهریور، مبارزه برای لغو "لایحه قانونی" مصوبه تیرماه ۵۹ دچار وقفه است. اما با به انتها رسیدن سال ۵۹ و خصوصاً در خلال اسفند همان سال که طبق روال سابق توقع رسیدگی به حساب دخل و خرج کارخانجات و پرداخت سود ویژه به کارگران محسوب می شد، جنبش کارگری ایران دو باره بالا گرفت. سرمایه داران و مدیران دولتی ادعا کردند که طی سال ۵۹ سودی عایدشان نگردیده و حتی متحمل ضرر هم شده اند. هیات حاکم که در نیمه اول سال که مسئله گروگانهای امریکائی هنوز مطرح بود، محاصره اقتصادی و مبارزه با "شیطان بزرگ" را بهانه می کرد، این بار در نیمه دوم سال ۵۹، "جنگ با صدام تکریتی" را به توجیهی برای پامال کردن حقوق کارگران قرار داد. و از فداکاری ها و کشته شدن های رزمندگان جنبه و از عزادار بودن خانواده های داغ دیده و حتی از معلولین انقلاب و جنگ بعنوان ابزار تبلیغاتی علیه کارگران استفاده نمود. با این حال موج گسترده ای از مبارزات کارگران به حرکت درآمد که اعتصاب ۳ تا ۱۵ اسفند رانندگان و کمک رانندگان ناحیه ۳ شرکت واحد و اعتصاب ۱۲ تا ۱۳ اسفند گروه صنعتی کفش ملی از جمله برجسته ترین این مبارزات بوده است که هر کدام بیش از ۴۸ ساعت نتوانستند دوام بیاورند. در مقابل ادعاهای کارفرمایان خواست باز شدن دفاتر دخل و خرج کارخانجات در انظار مجامع عمومی کارگران و استقرار کنترل کارگری بر تولید و توزیع می باید مطرح می شد و در برابر سیاست حذف حق السهم کارگران از سود ویژه، می بایستی حق السهم سرمایه داران از کل سود کارخانجات حذف می گردید که این کار از طریق ملی شدن سرمایه های آنان و تحت کنترل شوراهای کارگری امکان پذیر است. در کارخانجات بخش خصوصی کارگران حتی در مواقعی که باین راه حل ها واقف می شوند، باز مسئله پرداخت سود ویژه را بطور مستقیم یک امر مجزا و مربوط به کارخانه خودشان تلقی می کنند و فقط بطور غیر مستقیم بقیه در صفحه ۱۶



# اپورتونیزم، برنامه و شیوه مبارزه

ما کمونیست‌ها، نمایندگان پرولتاریای انقلابی کشورهای مختلف اروپا، آمریکا و آسیا که در مسکو شوروی گرد آمده‌ایم، خود را وارثان و پیوندگان امری محسوب می‌نماییم که برنامه‌اش ۷۲ سال قبل بطور قاطع بیان شد. وظیفه ما عبارتست از تعمیم تجربه انقلابی طبقه کارگر، تصفیه جنبشش از آمیزه فاسد اپورتونیزم (فرصت طلبی) و سوسیال - پارتیوتیزم (سوسیالیسم میهن پرستانه)، همگون نمودن کوشش‌های تمام احزاب و اقاعا انقلابی پرولتاریای جهان تا بدینوسله پیروزی انقلاب کمونیستی در سراسر جهان را تسهیل و تسریع کنند.

عبارت فوق در بیانیه بین الملل سوم، بین الملل کمونیست، خطاب به کارگران جهان دیده می‌شود. این بین الملل انقلابی ۶۰ سال پیشش کارگران انقلابی را فراخواند تا صفوف خود را از اپورتونیزم (فرصت طلبی) و ناسیونالیسم تصفیه کنند تا بتوانند انقلاب کمونیستی را در سراسر جهان تسهیل کرده و به سرانجام موفقیت آمیز برسانند. اما بیبنیم اپورتونیزم (فرصت طلبی) چیست؟ و اپورتونیزم (فرصت طلبی) کیست؟ اهمیت شناختن اپورتونیزم برای کارگران آگاه و پیشرو که رسالت رهبری انقلاب را بردوش دارند صد چندان است. به همین دلیل بوده است که سازمان جهانی احزاب کمونیست از کارگران انقلابی می‌خواهد تا اپورتونیزم را بدور بیاکنند.

لنین اپورتونیزم را چنین تعریف می‌کند: "مضمون سیاسی اپورتونیزم" (عبارتست از) همکاری طبقات، استتکاف از دیکتاتوری پرولتاریا، استتکاف از عملیات انقلابی، شناسایی بدون قید و شرط قوانین بورژوازی، بی‌اعتمادی نسبت به پرولتاریا و اعتماد به بورژوازی. و در جایی دیگر می‌گوید "اپورتونیزم (گرایش است که) جنبش مستقل طبقه کارگر را فلج و آنرا به وسیله جاه طلبی‌های روشنفکران بورژوا بدل می‌کند." از تعریف فوق چنین برمی‌آید

که اپورتونیزم به معنای زیر پاگذاستن اساسی ترین اصول جنبش انقلابی پرولتاریاست. برای شناختن اپورتونیزم بنا براین باید ابتدا ببینیم که سیاست انقلابی پرولتاریا چیست و اصول اساسی آن کدامند.

عصر ما، عصر امپریالیسم و مرحله افول و اضمحلال سرمایه داری است. در این عصر سرمایه داری به قول لنین به دوره گندیدگی وارد می‌شود. عصر امپریالیسم، عصر انقلابات سوسیالیستی، یعنی داغان کردن مناسبات تولیدی که دیگر سد راه رشد نیروهای مولده شده است. در این دوره که با دوره شکوفایی سرمایه داری در قرن نوزدهم بکلی متفاوت است، سرمایه داری در کام بحران‌ها فرو می‌رود و دیگر قادر نیست به طبقه کارگر امتیاز بدهد. به عبارت دیگر طبقه سرمایه دار بار بحران‌ها را که نتیجه مناسبات پوسیده سرمایه داری است، به دوش طبقه کارگر می‌اندازد. هر امتیازی که طبقه کارگر از طریق مبارزات خویش بدست می‌آورد، توسط سرمایه داران از وی بازپس گرفته می‌شود. افزایش دستمزد کارگران در نتیجه افزایش قیمت‌ها خنثی می‌گردد. طبقه سرمایه دار برای حفظ سودهای کلان، حملات خود را به طبقه کارگر افزایش داده و سعی می‌کند مقاومت طبقه کارگر را درهم شکسته و بار بحران، فقر، بدبختی، بیکاری و گرانی را بدوش طبقه کارگر بیاندازد تا سودهای کلانش حفظ بشوند.

عصر امپریالیسم، عصر جنگ‌های بین امپریالیست‌ها نیز هست. جنگ‌هایی که برای تقسیم مناطق نفوذ، برای کسب بازار، نیروی کار ارزان و تقسیم غنائم انجام می‌گیرد. جنگ‌های جهانی که جز ویرانی برای زحمتکشان سودی ندارد بدست امپریالیست‌ها براه می‌افتد. برده داران برای بدست آوردن برده‌های بیشتر آنان را به جان یکدیگر می‌اندازند. عصر امپریالیسم در حقیقت عصر دمنشی زاید الوصف سرمایه داری، عصر جنگ‌های خانمان برانداز، عصر کشتارهای زحمتکشان نیز هست. در چنین دورهای بیش از دو راه

در برابر طبقه کارگر وجود ندارد یا سوسیالیسم یا بربریت. طبقه کارگر باید برای پایان بخشیدن به وضع فلاکت بار خود، قدرت سیاسی را بدست بگیرد تا بتواند به بربریت و دمنشی که طبقه سرمایه دار و دولت سرمایه داری برای بشریت بهارمغان می‌آورند، خاتمه بدهد و جامعه سوسیالیستی را بسازد.

سیاست انقلابی پرولتاریا در نتیجه باید سیاستی باشد برای تسخیر قدرت سیاسی توسط پرولتاریا. پرولتاریا باید از طریق حزب انقلابی خود این سیاست را به پیش ببرد. برنامه این حزب باید برنامه‌ای باشد برای تسخیر قدرت سیاسی. در تحت نظام سرمایه داری هیچگونه امیدی به بهبود وضع زندگی طبقه کارگر متصور نیست. در نتیجه وی برای از میان بردن بیکاری، گرانی، فقر، جنگها خانمان برانداز باید قدرت را تسخیر کند. یعنی دولت بورژوازی را سرنگون کرده و دولت خود را برپا سازد. فقط و فقط از این طریق پرولتاریا می‌تواند وضع خود را تغییر دهد. راه دیگری وجود ندارد.

بنابراین سیاست انقلابی، سیاستی است که استراتژی تسخیر قدرت را در پیش روی خود داشته باشد و هر قدم تاکتیکی، هر قدم روز-ده، در جهت تسخیر قدرت و تحقق استراتژی سرنگونی دولت بورژوازی و استقرار دولت کارگری اتخاذ گردد.

محتوای این سیاست انقلابی مبارزه آشتی ناپذیر علیه طبقه سرمایه دار و دولت سرمایه داری، یعنی سیاست مبارزه طبقاتی است. تا استقرار دیکتاتوری پرولتاریا. هر سیاستی که مساله تسخیر قدرت را به فراموشی بسپرد، هر سیاستی که سازش طبقاتی را به جای مبارزه طبقاتی، به بهانه‌های مختلف، دنبال کند، هر سیاستی که سعی کند وضع طبقه کارگر را بدون داغان کردن دولت سرمایه داری و روابط سرمایه داری در چارچوب سیستم سرمایه داری بهبود بخشد، هر سیاستی که از عملیات انقلابی صرف نظر کند، هر سیاستی که بخواهد پرولتاریا را به قبول قانون بورژوازی و سیاستهای آن بکشاند، در عصر امپریالیسم یعنی

عصر افول سرمایه داری، یعنی عصر انتقال از سرمایه داری به سوسیالیسم، اپورتونیزمی است، فرصت طلبی است. هم از اینروست که لنین مضمون سیاسی اپورتونیزم را همکاری طبقات، استتکاف از دیکتاتوری پرولتاریا، استتکاف از عملیات انقلابی شناسایی بدون قید و شرط قوانین بورژوازی، بی اعتمادی نسبت به پرولتاریا و اعتماد به بورژوازی تعریف نمود.

اپورتونیزم از درون بین الملل دوم، بین الملل کارگری، بیرون آمد. بین الملل دوم در دوره رشد و شکوفایی سرمایه داری بنیان گذاشته شد. سیاست احزاب وابسته به این بین الملل عبارت بود از مبارزه برای بهبود وضع زندگی طبقه کارگر در چارچوب نظام سرمایه داری. سرمایه داری قادر بود در اواخر قرن نوزدهم به طبقه کارگر امتیاز بدهد و اصلاحاتی را به نفع طبقه کارگر تحمل می‌نمود. سوسیالیسم دیکتاتوری از اینرو برنامه خود را به دو بخش تقسیم می‌نمود: برنامه حداقل و برنامه حداکثر. برنامه حداقل آن بخش از برنامه آنها بود که شامل خواسته‌هایی می‌گردد که در چارچوب سیستم سرمایه داری قابل تحقق بودند و مبارزه و سیاست بین الملل دوم حول کسب این خواسته‌ها بود مانند خواست ۸ ساعت کار در روز، افزایش دستمزد، حق رای زنان، آزادی‌های دمکراتیک و غیره. برنامه حداکثر شامل آن اهدافی می‌شدند که در چارچوب نظام سرمایه قابل تحقق نبودند و شرایط جهت حصول به آن نیز به آینده‌ای دور و نامعلوم موکول می‌شد، بدون اینکه قدمی در جهت تحقق آنها برداشته بشود. سوسیالیسم هدفی بود در دور دست. هیچگونه پیوندی بین برنامه حداکثر و برنامه حداکثر وجود نداشت. سیاست احزاب بین الملل دوم حول مبارزه برای اصلاح وضع طبقه کارگر انجام می‌پذیرفت.

قرن بیستم، عصر امپریالیسم، که سرمایه داری تبدیل به یک سیستم جهانی می‌گردد و به دوران اضمحلال و گندیدگی خود وارد می‌گردد، نمی‌تواند وضع طبقه کارگر اصلاحاتی را

## اپورتونیزم...

تحمل کند . قرن بیستم ، عصر انقلابها و ضد انقلابها است . بورژوازی تبدیل به يك نیروی ضد انقلابی و ارتجاعی می شود زیرا حافظ مناسبات تولیدی است که به درجه گندی رسیده و راه رشد نیروهای مولده هستند ، یعنی مناسبات تولیدی ای که دیگر ارتجاعی اند . از اینرو طبقه بورژوازی طبقه ای ارتجاعی و ضد انقلابی است ، تمام جناحها و فراکسیون های آن و هر نیروی که بخواهد از این مناسبات دفاع کند ، ضد انقلابی است . در نتیجه سیاست انقلابی ، سیاست مارکسیستی در دوره امپریالیسم ، سیاست سرنگونی انقلابی سرمایه داری و دولت مدافع آنست .

تروتسکی می گوید : " حرف و سخن هایی از این مقوله که شرایط تاریخی هنوز برای ظهور سوسیالیسم " بارور " نشده ، زائیده جهل و پاناشی از فریبکاری عمدی است . شرایط عینی برای انقلاب پرولتاریائی نه تنها " بارور " شده ، بلکه حتی از شدت " باروری " رسیدگی تاحدی روبه فساد نهاده است . بدون انقلابی سوسیالیستی ، و آنهم در دوران تاریخی بعد ، تمام فرهنگ بشریت را فاجعه ای تهدید خواهد کرد . حالا دیگر نوبت پرولتاریا ، یا بیشتر ، نوبت پیشتاز انقلابی پرولتاریا است . بحران تاریخی بشریت به بحران رهبری انقلابی تقلیل یافته است ."

اما بین الملل دوم در ایمن دوران ، همچنان سیاست کسب امتیاز و اصلاحات برای طبقه کارگر را دنبال می نمود ، در حالیکه اقتصاد ، دولت ، سیاست بورژوازی و روابط بین المللی آن ، بکلی در کام بحران اجتماعی فرو رفته اند . طبقه کارگر به سیاست و برنامه ای نیاز داشت تا بتواند سرمایه داری را داغان کند و به سوی سوسیالیسم و ساختن جامعه سوسیالیستی پیش برود ، نه اینکه وضع خود را در چارچوب نظام سرمایه داری بهبود ببخشد . زیرا که چنین چیزی امکان پذیر نبود . معذرا بین الملل دوم به برنامه حداقل خود که دیگر بکلی بی اعتبار شده بود ، جسید و واژه سوسیالیسم را فقط بعنوان يك باد در غیب بلغو می کرد . این سیاست به معنی دفاع از نظام بورژوازی ، دفاع از نظامی بود که ارتجاعی شد بود ، سرمایه داری جهانی برای حل بحران های خود و

برای تقسیم بازار به جنگ خانمان بنز انداز جهانی اول دامن زد و بربریت را برای کل بشریت به ارمغان آورد . بین الملل دوم در دفاع از نظام سرمایه داری به این جنگ دامنشانه صحنه گذشت و به روشنی نقش جنایت کارانمای در به جان هم انداختن پرولتاریای کشورهای مختلف امپریالیستی به نفع سرمایه های انحصاری ایفا نمود .

بین الملل دوم که در جستجوی بهبود وضع طبقه کارگر در چارچوب نظام سرمایه داری بود به سلاح طبقه کارگر در چارچوب نظام سرمایه داری تبدیل گردید . بدین ترتیب به روشن ترین وجهی آشکار گردید که اپورتونیزم در صف ضد انقلاب و درخت ضد انقلاب قرار دارد . چرا که تحت لوای آماده نبودن شرایط و مترقی بودن سرمایه داری ، طبقه کارگر را به ورطه سقوط می کشانید .

اپورتونیزم از درون بین الملل دوم بیرون آمد و در جنگ جهانی اول ورشکستگی و ضد انقلابی بودن خود را به روشنی نشان داد و دشمنی خود را با طبقه کارگر و منافع وی آشکار نمود . از اینرو بود که لنین می گفت اپورتونیزم ها نمایندگان بورژوازی در طبقه کارگر و جنبش کارگری هستند .

بین الملل سوم مبارزه ای خستگی ناپذیر به رهبری لنین و تروتسکی ، علیه اپورتونیزم بین الملل دوم را آغاز نمود و تصفیه جنبش را از آمیزه فاسد اپورتونیزم و سوسیالیسم پاتریوتیزم اعلام کرد . بین الملل سوم وظیفه رهبری انقلاب جهانی سوسیالیستی را پیش روی خود قرار داد : یعنی وظیفه سرنگون کردن روابط سرمایه داری و دولت های سرمایه داری را . از اینرو تقسیم برنامه به برنامه حداقل و حداکثر را که برنامه دفاع از سرمایه داری بود بدور افکند و اعلام نمود که : " بین الملل کمونیست مبارزه برای نیازهای مشخص پرولتاریا را جانشین برنامه حداقل رفرمیست ها و سانتریست ها می سازد و يك دسته خواست هایی را که در کلیت خود سازمان دهنده طبقه کارگرند و مراحل مختلف مبارزه برای دیکتاتوری پرولتاریا را تشکیل می دهند ، مطرح می کند . هر يك از این مطالبات مبین يك نیاز خاص توده های عظیم است حتی اگر توده ها هنوز آگاهانه بعرصه مبارزه برای دیکتاتوری پرولتاریا نپیوسته باشند ."

( قطعنامه بین الملل سوم ، کنگره سوم : درباره تاکتیک ها )

هنگامی که بین الملل سوم بدست استالین و بوروکراسی استالینیستی منحط شده و اپورتونیزم را بجای برنامه انقلابی اتخاذ نمود و از انقلاب سوسیالیستی دست کشید ، تروتسکی برای حفظ میراث بین الملل سوم ( چهار کنگره اول آن ) در برنامه انتقالی برای انقلاب سوسیالیستی اعلام نمود که : " وظیفه استراتژیکی بین الملل چهارم نه اصلاح کردن سرمایه داری ، بلکه سرنگون کردن آن است . هدف سیاسی آن تسخیر قدرت بوسیله پرولتاریا بمنظور سلب مالکیت از بورژوازی است ."

بر اساس این سیاست و برنامه مارکسیستی انقلابی ، پرولتاریا نباید به بورژوازی و دولت بورژوازی کوچکترین حمایتی بدهد . اما اپورتونیزم همچنان به جنبش کارگری و منافع پرولتاریا خیانت می کند ، در پشت تئوری های غیر مارکسیستی و ضد مارکسیستی انقلاب دو مرحله ای ، راه رشد غیر سرمایه داری و غیره . بر اساس این تئوری شرایط عینی برای درهم کوفتن سرمایه داری مهیا نیست و لذا ابتدا باید انقلاب دموکراتیک ( تحت نام های انقلاب بورژوا دموکراتیک ، دموکراتیک توده ای و غیره ) به سرانجام برسد بدون اینکه روابط سرمایه داری ملغی شود تا شرایط جهت انقلاب سوسیالیستی مهیا گردد . در عصر امپریالیزم که بورژوازی و مناسبات تولید بورژوازی ارتجاعی و ضد انقلابی است ، تئوری انقلاب دموکراتیک ، تئوری استالینیستی ، خواهان حفاظت از این مناسبات پوسیده و ارتجاعی است . از اینرو طبقه کارگر را به سازش با بورژوازی دعوت می کند . منادان تئوری انقلاب دموکراتیک به منظور توجیه سیاست های سازش طبقاتی ، یعنی سیاست های سازش با بورژوازی و به منظور توجیه سرکوب طبقه کارگر و سرکوب زحمتکشان توسط بورژوازی برای بخشی از بورژوازی خصلت ضد امپریالیستی ، ضد فئودالی و غیره کشف می کنند . در حالی که سرمایه داری در عصر امپریالیزم خصلت جهانی کسب کرده ، نه دوران اضمحلال و افول خود وارد شده و از اینرو یکسره ارتجاعی است . نه می تواند ضد امپریالیست

باشد و نه ضد فئودال و نه مترقی . اما اپورتونیزم تحت توجیهات " دولت ضد امپریالیست " ، " دولت ضد فئودالی " ، " دولت مترقی " ، " جناح بورژوازی ملی " ، " جناح خرده بورژوازی " و غیره بر سرکوب زحمتکشان مهر تائید کوبیده و وظیفه تسخیر انقلابی قدرت سیاسی توسط پرولتاریا را یکسره بکنار می نهد . تئوری انقلاب دموکراتیک یعنی تئوری دو مرحله ای ، در حقیقت تئوری اپورتونیزمی است که می خواهد سرمایه داری را در حالی که نظامی کاملا ارتجاعی است حفظ بکند . خواه تحت نام جمهوری دموکراتیک خلق ، خواه تحت نام دولت ضد امپریالیست ، خواه تحت نام دولت خرده بورژوا . این ها هیچ کدام در ماهیت امر تغییری نمی دهد : هدف طفره رفتن از مبارزه طبقاتی ، استنکاف از دیکتاتوری پرولتاریا ، استنکاف از عملیات انقلابی ، شناسایی بدون قید و شرط قوانین بورژوازی ، بی اعتمادی نسبت به پرولتاریا و اعتماد به بورژوازی است .

دقیقا در اینجا است راز تحریف اپورتونیزمی مارکسیزم و ریشه سیاست های اپورتونیزمی ( فرصت طلبانه ) لنین درباره اپورتونیزم بین الملل دوم نوشت : " مساله روش دولت نسبت به انقلاب اجتماعی و روش انقلاب اجتماعی نسبت به دولت و نیز بطور کلی مساله انقلاب ، توجه برجسته ترین تئورسین های مبلغ انترناسیونال دوم را بسیار کم بخود معطوف می داشت . ولی شاخص ترین نکته در پروسه تدریجی رشد اپورتونیزم که در سال ۱۹۱۴ بین الملل دوم را به ورشکستگی رساند ، این است که حتی هنگام تماس مستقیم با این مساله نیز می کوشیدند آنرا نادیده انگارند و یا اینکه متوجه آن نمی شدند ."

لذا تعجب آور نیست که اپورتونیزم ها در برخورد به مساله روش دولت نسبت به انقلاب اجتماعی و روش انقلاب اجتماعی نسبت به دولت و نیز بطور کلی مساله انقلاب " مارکسیزم را تحریف می کنند تا سیاست های اپورتونیزمی استنکاف از عملیات انقلابی ، استنکاف از تسخیر قدرت سیاسی توسط پرولتاریا ، تسلیم طلبی و پذیرش

اپورتونیزم...

سرکوب زحمتکشان را توجیه کنند . در حالی که تئوری‌ای که در قرن بیستم ، دوران اضمحلال سرمایه‌داری از تسخیر قدرت سیاسی توسط پرولتاریا و انقلاب سوسیالیستی چشم پوشی کند مطلقاً نمی‌تواند مارکسیستی باشد ؛ بلکه اپورتونیستی است . فرصت طلبی ناب است . اپورتونیزم با شناسایی بدون قید و شرط قوانین بورژوازی ، بانفسی تسخیر انقلابی قدرت سیاسی توسط پرولتاریا ، با حمایت از دولت تحت لوای ضد امپریالیست بودن آن و غیره ، در حقیقت سر تئوری ضد مارکسیستی و ضد انقلابی خود را بر ملا می‌کند . آنان با این نگرش به قوانین بورژوازی و به دولت بورژوازی ، دولت را نه به عنوان ابزار سرکوب طبقه کارگر یعنی دستگاهی که پرولتاریا باید آنرا ذابان کند ، بلکه به دولت به عنوان نهادی که بر بالای سر طبقات ابستاده و بورژوازی و پرولتاریا برای کسب کنترل این ماشین تلاش می‌کنند ، می‌نگرند . از اینرو بدون قید و شرط قوانین بورژوازی را می‌پذیرند . بهترین مثال تئوری های سیاست های اپورتونیستی را می‌توان در حزب توده ، سازمان چریک های

فدایی خلق ( اکثریت ) یافت که تحت لوای نامیدن رژیم جمهوری اسلامی به مثابه يك دولت ضد امپریالیست و يك دولت مترقی سیاست سازش طبقاتی و پذیرش سرکوب زحمتکشان را دنبال می‌کنند . اکنون دیگر ورشکستگی این سیاست ها کاملاً آشکار شده است . اسطوره ضد امپریالیستی بودن هیات حاکم درهم شکسته شده است . ماهیت مبارزه ضد امپریالیستی حضرات برای جنبش کارگری روشن شده است . اما معهدا تئوری ضد انقلابی انقلاب دموکراتیک و توجیهات تئوریک این سازمان ها را بدانجا کشانید که از ارتجاعی ترین نوع دولت ، دولت مذهبی ، حمایت کنند ، تا از هیات حاکم ، این مزدور بورژوازی ، پشتیبانی نمایند . ورشکسته ترین سیاست ها را اتخاذ بنمایند . بورژوازی ارتجاعی ایران قادر نیست نه مساله ملی ، نه مساله ارضی ، نه مساله آزادی های دموکراتیک را حل کرده و قطع یوغ امپریالیزم را تحقق ببخشد . این حقیقت را تاریخ قرن اخیر ثابت کرده و مارکسیزم آن را تاکید کرده است . هیات حاکم و بورژوازی ایران از این اصل کلی مستثنی نیستند . بیش از دو سال تجربه این امر را به کلی تأیید نموده است . اما اپورتونیست ها میل دارند که چشمان

خود را بر روی واقعیات ببندند . آنان از هیچ اصولی پیروی نمی‌کنند ، از هیچ پرنسیپی اطاعت نمی‌کنند . اپورتونیزم تنها يك پرنسیب را می‌شناسد ، و آن نداشتن هرگونه پرنسیپی است " ( روزالوگزامبورگ ) . این روشنفکران بورژوا به جنبش مستقل طبقه کارگر ضربه زده و آنرا فلج می‌کنند . مبارزه علیه اپورتونیزم یکی از وظایف حزب انقلابی است . اپورتونیزم در ایران ، همانند اپورتونیزم بین الملل دوم ، کوشش خود را نه در جهت سرنگونی سیستم سرمایه‌داری بلکه در جهت اصلاح آن معطوف می‌کند ( مثلاً گویا غیر وابسته‌اش بکند ) و یا اینکه می‌خواهد در چارچوب مناسبات سرمایه‌داری علیه امپریالیزم بجنگد ، برای طبقه کارگر امتیازات مادی بگیرد و در وضع آن بهبود ایجاد کند . این توهم و خیال باطلی است . سرمایه‌داری ارتجاعی است و قادر نیست به طبقه کارگر امتیاز بدهد . بلکه برعکس می‌خواهد بار بحران را بیشتر و بیشتر بدوش طبقه کار بیاورد . وی قادر نیست بدون کمک امپریالیزم زندگی کند . بنابراین وظیفه طبقه کارگر سرنگونی روابط سرمایه‌داری است و نه اصلاح آن . وظیفه اش تسخیر قدرت سیاسی و حل تکالیف دموکراتیک و سوسیالیستی

است . اپورتونیزم این را نمی‌فهمد و یا وانمود می‌کند که نمی‌فهمد . اما پرسیدنی است که چگونه می‌توان علیه اپورتونیزم و تجدید نظر در مارکسیزم جنگید . بین الملل سوم لنین و تروتسکی و پس از آن بین الملل چهارم شیوه مبارزه علیه اپورتونیزم و طرد تئورهای اپورتونیستی را به روشنی نشان می‌دهد یعنی : طرد تئوری انقلاب دو مرحله‌ای ، تئوری انقلاب دموکراتیک ، طرد جدایی برنامه حد اقل و حد اکثر ، پذیرفتن تئوری انقلاب مداوم ، پذیرفتن برنامه انتقالی بجای برنامه حد اقل ، در نتیجه نفسی سیاست سازش طبقاتی ، پذیرفتن دیکتاتوری بعنوان تنها راه حل ، اتخاذ تاکتیک ها و عملیات انقلاب و بالاخره برخورد انقلابی به مساله روش دولت نسبت به انقلاب اجتماعی و روش انقلاب اجتماعی نسبت به دولت و نیز بطور کلی مساله انقلاب . این تنها و تنها روش جنگیدن علیه اپورتونیزم ، علیه فشارهای دشمن طبقاتی در حزب انقلابی و تنها روش حفظ سنن مارکسیزم انقلابی است . آیا سازمان های کارگری که معتقد به مبارزه علیه اپورتونیزم در جنبش کارگری هستند به این اصول انقلابی بین الملل کمونیستی وفادار هستند ؟

آخرین تلاش مذبوحانه

در آخرین لحظات که روزنامه جهت چاپ آماده می‌شد سردمداران هیات حاکم حملات جدیدی را به انقلاب تدارک دیدند . پس از سازش و تسلیم بنی صدر در مقابل حزب جمهوری اسلامی و روحانیت حاکم و تشکیل هیات سه نفره حل اختلافات ( مرکب از آیت الله اشراقی ، حجت الاسلام مهدوی کنی و حجت الاسلام محمد یزدی ) ، روحانیت حاکم حملاتش را تشدید نموده است . آیت الله خمینی در دیدار با رئیس دادگاه انقلاب اسلامی مرکز و چند تن از اعضای دادگاه ( ۱۹ فروردین ) علناً بر اعمال سرکوبگرانه ارتجاعی صحنه گذاشت و بر ضرورت کاربرد آنها تاکید نمود . وی بر شکنجه زندانیان سیاسی ، بر ترور و کشتار بدون محاکمه انقلابیون صحنه گذاشت . در رابطه با شکنجه و سوزاندن یکی از اعضای سازمان مجاهدین خلق ، فقیه ولی امر گفت : " شما گرفتار جمعیتی هستید

که خودشان را داغ می‌کنند تا گردن شما بگذارند . " و آنگاه به زندانیان شکنجه گران ، چماق داران ، دادستان ها و قضات دادگاه ها و نیروهای مسلح دولتی چنین دلداری می‌دهد که : " کاری که شما در آن دخیل هستید ، کار بسیار مشکلی است و ارزنده " . در همین ضمن دادستان کل انقلاب حجت الاسلام علی قدوسی ، اطلاعیه ده ماده‌ای را در باره فعالیت های احزاب و گروه ها صادر می‌نماید که سراسر ارتجاعی و ضد انقلابی است . این اطلاعیه وقیحانه در حقیقت روی قانون سیاه ۱۳۱۰ رضا خان را نیز سفید کرده . آیت الله موسوی اردبیلی مساله بررسی شکنجه را منتفی اعلام کرد . روزنامه لیبرال میزان را تعطیل نمودند و ... اما این حملات بلاشک از موضع ضعف روحانیت حاکم ناشی شده و حاصل احساس خطری است که برای حاکمیت خود از سوی توده ها می‌بینند . ما در شماره بعدی چه باید کرد در این باره به تفصیل صحبت خواهیم کرد .

چه باید کرد

به کمک های مالی شما نیاز دارد

امروز بیش از هر زمان نیاز به انتشار وسیع يك نشریه انقلابی دوسراسر کشور احساس می‌شود . غاصبین تسبیح بدست و چماق دار قدرت ، امروز ، برای حفظ سلطه پوشالی خویش تشدید هر چه بیشتر حملات خود به زحمتکشان ، و افزایش ترور و خفقان در جامعه را تدارک می‌بینند . یعنی همان شرایطی که جامعه را نه لبه پرتگاه کشانده است . وظیفه ایستادگی قاطعانه در برابر این حملات و برنامه ها ، و مبارزه برای سرنگون کردن این رژیم وظیفه ای است که روز به روز مبرم تر می‌شود . و این تنها از طریق مبارزه متحد و منسجم زحمتکشان امکان پذیر است . چه باید کرد مبارزه قاطعانه در راه ادای سهم خویش به سازماندهی این پیکار را هدف خود قرار داده و مصمم است تا آخرین قطره خون در راه دفاع از حقوق زحمتکشان مبارزه کند . چه باید کرد نه چون نشریات بورژوائی از کم کمهای بیدریغ سرمایه‌داران و امپریالیزم برخوردار است ، نه چون نشریات احزاب استالینیست از کمک های سرشار مسکو و پکن . چه باید کرد تنها بر استقبال و همیاری زحمتکشان ایران متکی است ، و این منبع لایزال است که می‌تواند با استقبال و کمک خود آنرا روز به روز غنی تر ، پسرارتر و نیرومند تر سازد . کمک های مالی خود را از هر طریق که می‌توانید به ما برسانید .

خلع ید...

سرنگون کردن مناسبات سرمایه داری، و ایجاد اقتصاد سوسیالیستی با برنامه تحت کنترل زحمتکشان است. بنابراین برنامه خلع ید انقلابی از حزب انحصار طلب حاکم عسارت خواهد بود از:

اولا مسئله حکومت ارتجاعی فعلی، برای زحمتکشان، تنها کسانی که برمسند قدرت قرار گرفته اند نیست. تمام نهاد هایی که اینها در این دو سال برای دفاع از منافع خودشان، و منافع سرمایه داری ایران بوجود آورده اند، بایست منحل شوند. سپاه پاسداران، کمیته ها، دادگاه های شـروع، مجلس شورای اسلامی و غیره، همه و همه باید منحل اعلام شوند.

ثانیا مسئله اساسی دگرگونی انقلابی در ایران، که بدون آن نه می توان صحبت از انقلاب کرد و نه صحبت از بهبود اوضاع، سرنگون کردن مناسبات سرمایه داری است. به این جهت لازم است کلیه نهاد های سرکوب گر سرمایه داری یعنی ارتش، پلیس و بازمانده های ساواک، ساواما و غیره منحل اعلام شوند و شورا های مسلح کارگری کمیته های دموکراتیک و مسلح محلات، و شورا های مسلح زحمتکشان بطور کلی جای آنها را بگیرند. برای این کار قبل از هر چیز بایست توده زحمتکش بسیج و مسلح شود. تنها راه مبارزه قاطع با نهادهای مخفی سرکوبگر و مدافع منافع ارتجاع، یعنی چماقداران نیز همین است.

سوما، بعد از سرنگون کردن

رژیم کنونی توده ها باید خود شیبان مستقیما، با نظارت مستقیم خودشان، حکومت و دولت جدید را تشکیل دهند. هیچ حکومت از بالا تعیین شده ای به ایران آزادی نخواهد آورد. برای این کار ضروری است که از هم اکنون زحمتکشان به شعار مجلس موسسان دموکراتیک و انقلابی مسلح شوند.

چهارما سرنگون کردن مناسبات سرمایه داری، و بسیج انقلابی توده ها برای مبارزه قاطع با امپریالیزم ضروری است و دولتی که در ایران مستقر می شود دولتی کارگری، یعنی متکی بر شورا های مسلح کارگران و زحمتکشان نماینده آنها و مسوول به آنها باشند، و حاکمیت سیاسی زحمتکشان بر جامعه مسلط شود.

امروز مبارزه واقعا انقلابی

چیزی نیست جز مبارزه برای آماده کردن سیاسی زحمتکشان برای اینکه قدرت سیاسی را خود در دست بگیرند. و برای این آماده گشتن هم عامل آگاهی موثر است، و هم عامل تشکیلات و سازماندهی. این دو عامل اساسی هر دو لازم هستند. سازماندهی هر چه بیشتر زحمتکشان در شورا های واقعی، انقلابی و سراسری و آگاه کردن آنها به نقشی که آنها می توانند و می بایست در ساختن تاریخ آینده ایران و جهان بازی کنند. این وظیفه انقلابی مبرم روز است. مطرح کردن ر به بحث گذاشتن شعارهای روشسن سیاسی کمک زیادی به این فرایند خواهد کرد. به این دلیل است که ما می گوئیم خلع ید از حزب انحصار طلب حاکم، بلکه سرنگونی انقلابی ارتجاع و سرمایه داری.

لوازم کار...

است که رابطه آنرا با دیگر کارخانجات و با کل نظام و دولت سرمایه داری درمی یابند.

اما در مورد کارخانجات ملی شده که بیش از ۷۰ درصد کل صنایع بزرگ را تشکیل می دهند، قضیه بگونه دیگری است. در این مورد، دولت از طریق وزارت صنایع و معادن سرپرستی این صنایع را بعهده دارد و توسط مدیران دولتی آنها را اداره می کند. سخنگویان دولت نیز به نمایندگی از جانب کلیه این صنایع به کارگران اعلام می کردند که بخاطر خسارات ناشی از جنگ و کسری بودجه دولت قادر به پرداخت سود ویژه محتی عیدی و پاداش سالیانه به کارگران نیستند. بدون شك در این مورد نیز می بایستی دفاتر دخل و خرج در انظار چشم کارگران باز شوند. اما کدام دفاتر؟ مسلما دفاتر فرد فرد این کارخانجات کافی نیستند. میباید دفاتر وزارت صنایع و معادن نیز باز گردند. دفاتر وزارت اقتصاد و دارائی و حتی وزارت برنامه و بودجه هم می باید باز شوند. تازه در این صورت اگر معلوم شود که واقعا در مواردی تولید کارخانجات طی سال ۵۹ مقرون به سود نبوده است، می بایستی عوامل

آن شناسائی و مجازات شوند. مسلما اگر دولت اعتبار کافی در اختیار این صنایع قرار می داد، اگر به سرکوب شوراها نمی پرداخت و مانع استقرار کنترل کارگران بر تولید و توزیع نمیشد و اگر در سطح کل صنایع قادر به برنامه ریزی صحیح و مبتنی بر نیازهای مردم می بود، این کارخانجات متحمل ضرر نمی شدند. بنابراین ضرر دهی کارخانجات بخاطر مضر بودن نظام ورشکسته سرمایه داری و زیانبار بودن رژیم جمهوری اسلامی مدافع آن است. و گرنه چگونه است که پس از دو سال بعد از قیام، هنوز این حضرات ب فکر تهیه مواد اولیه، قطعات یدکی، تغییر خط تولید و تأمین اعتبار مالی و تنظیم برنامه نبوده اند. و باز اگر دولت دچار کسری بودجه شده است، بنا به کدام منطق می باید بار آن بدوش کارگران و زحمتکشان گذاشته شود.

بنابراین کارگران بمنظور رسیدگی به ادعاهای هیات حاکم مبنی بر عدم سود دهی کارخانجات بخش دولتی، با مسئله علل ایجاد کسر بودجه و شیوه های رفع آن روبرو می شوند. مثلا متوجه می شوند که اگر دولت دست به لشکر کشی علیه خلق کرد، ترکمن، عرب و بلوچ نمی زدند و مبالغ هنگفتی را صرف سرکوب مبارزات حق طلبانه آنان

قرار نمی داد، دلیلی برای کسری بودجه موجود نبود. اگر به ایجاد سپاه پاسداران و تقویت آن در امر سرکوب اعتراضات بحق کارگران، بیکاران، دهقانان، خلق ها، زنان و جوانان نمی نمود، بودجه دچار کسری نمی شد. اگر بجای افزایش بودجه های نظامی به ایجاد کارخانجات و پروژه های عام المنفعه دست می زد و اگر بجای کمک های بی حساب به سرمایه داران سرمایه های آنان را مصادره می کرد، دولت با کسری بودجه مواجه نمی شد. اگر دولت سرمایه های امپریالیستی راملی می کرد و از پرداخت بدی های ایران به کشورها و بانك های امپریالیستی سزای می زد، اگر پول های هنگفتی بیه خاتوم گشاد روحانیون تازه بقدرت رسیده نمی ریخت، اگر پولهای کلانی را صرف بسیج و سازماندهی اوباش حزب الهی و دسته های چماقدار نمی نمود و هزینه های سرسام آوری را صرف نگهداری زندان های عریض و طویل و دادگاههای انقلاب اسلامی و شورای نگهبان طفیلی و پلیس دیگر نهاد های سرکوبگر نمی کرد، امروز کارگران مجبور به تحمل این بارسنگین نمی شدند.

اما رسیدگی به این موارد از ید قدرت يك شورای کارخانه و یا تك تك

شوراها خارج است و فقط از طریق هماهنگی، اتحاد و تمرکز آنها امکان پذیر است. اساسی ترین و موثرترین شکل ایجاد شوراها، انحصار جغرافیائی آنها می باشد. شورا های پیشتاز هر شهر برای رسیدگی به مسئله سود ویژه می توانند در جهت برگزاری کنفرانس شهری شورا های کارخانجات گام های تدارکاتی موثری را بردارند. این کنفرانسها، ضمن بررسی مسئله سود ویژه، راه حلهای موجود و پیشنهادی را به بحث می گذارند و خط مشی عملی خود را به مرحله اجرا درمی آورند. کنفرانس های شهری شوراها می توانند زمینه ساز و پایه گذار کانون متحد، منتخب، دموکراتیک و انقلابی شورا های کارخانجات هر شهر گردند. این کانون ها در صورت ایجاد به کانون اتحاد طبقه کارگر، به کانون مبارزه طبقاتی کارگران و به کانون رهبری کننده مبارزات کلیه توده های ستمدیده شهر و روستا مبدل خواهند شد و در جهت برگزاری کنفرانس سراسری شوراها، مجلس موسسان دموکراتیک و انقلابی و استقرار حکومت کارگران و دهقانان گام بر خواهند داشت.

کارگران ایران امروز به چنین ابزار و اسباب کاری نیازمند هستند.

پیش بسوی اتحاد شوراهای کارگری

بهرام داور

# مبارزات کارگران در لهستان

## چشم انداز انقلاب سیاسی

### در کشورهای کارگری بوروکراتیک

کلیه کارگران آنروز را در خانه‌های خود ماندند. این ابتکار "همبستگی" به پیشبرد مبارزات کمک بسیار شایانی نمود و باعث شد که موج جدید اعتصابات کارگری سرتاسر کشور را فرا گیرد. بسیاری از این اعتصابات خود انگیزه بودند و بسیاری توسط شاخه‌های محلی "همبستگی" سازمان داده شده بودند.

در ۲۶ ژانویه در یکی از ایالات جنوبی کارگران به یک اعتصاب عمومی نامحدود دست زده و خواستار برکناری فرماندار، شهردار و معاونان شدند. این اعتصاب بیش از ۳۰۰ کارخانه را در بر گرفت و سرانجام در ۶ فوریه کارگران به این خواست بسیار مهم و جدی خود رسیدند.

سرانجام در ۳۱ ژانویه، بدنبال یکماه اعتصابات عظیم و سراسری کارگران لهستانی علیه بوروکراسی حاکم نمایندگان اتحادیه "همبستگی" طی یک مذاکره طولانی با هیات نمایندگی دولت به ریاست نخست وزیر به چند فقره از خواست‌های خود دست یافتند. اولین خواست کارگران پنج روز کار در هفته بود که طبق توافق جدید از همین امسال شنبه‌ها تعطیل خواهد بود. دومین خواست کارگران که از اهمیت سیاسی بیشتری برخوردار است، استفاده از رسانه‌های گروهی مانند رادیو و تلویزیون و حق داشتن روزنامه خود است. خواست دیگر اتحادیه "همبستگی" که هنوز بر سر آن توافق حاصل نشده است عبارت از قانونی شدن اتحادیه مستقل دهقانی موسوم به "همبستگی دهقانی" می‌باشد.

با پیروزی ۳۱ ژانویه مبارزات کارگران در لهستان خاتمه نیافت. بیشتر خواست‌های کارگران تا این مرحله عمدتاً حول مسائل اقتصادی - صنفی دور می‌زد. حق تشکیل مستقل، حق اعتصاب، پنج روز کار در هفته و ۰۰۰ با گسترش مبارزات و با حصول پاره‌ای از خواست‌ها سطح مبارزات ارتقاء یافت و خواست‌های سیاسی - اجتماعی مطرح گردید. برای مثال می‌توان اعتصاب کارگران یکی از ایالات جنوبی برای برکناری فرماندار، شهردار و دیگر بوروکرات‌های محلی را نام برد که بدنبال یک اعتصاب طولانی بالاخره در ۶ فوریه کارگران به این خواست مهم خود

سازمان یافته توسط خود وی - حقوقی نظیر حق داشتن تشکیلات کارگری مستقل از بوروکراسی، حق اعتصاب، حق دسترسی به رسانه‌های جمعی، چهار ساعت کار در هفته، آزادی مذهب، آزادی زندانیان سیاسی و ۰۰۰ دست یابد. با آغاز سال نوی میلادی موعود اجرای قرارداد گدانسک فرا رسید. لیکن دولت به بهانه‌های مختلف و مهمتر از همه بهانه بحران اقتصادی از اجرای پنج روز کار در هفته بشدت طفره رفت. اتحادیه "همبستگی" و کارگران شدیداً نسبت به نقض اجرای قرارداد گدانسک از جانب دولت اعتراض کردند و در پاسخ ادعای دولت مبنی بر بحران اقتصادی و لزوم بالا رفتن میزان تولید خواستار کنترل کارگران بر تولید و دخالت کارگران در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی شدند. از اینرو "همبستگی" برای تحقق خواست پنج روز کار در هفته روز ۱۰ ژانویه را بعنوان "شنبه تعطیل" اعلام نموده و میلیون‌ها کارگر با عدم حضور بر سر کار به این فراخوان "همبستگی" پاسخ مثبت دادند. بدنبال این واقعه دولت تصمیم گرفت که یک روز حقوق کارگرانی که بر سر کار نرفته بودند را کسر کند. این اقدام دولت موج جدید اعتصابات را به همراه آورد. در ۱۴ ژانویه ۶۰٪ کارگر در نواحی جنوبی به اعتصاب دست زدند. در ۱۶ ژانویه صدها هزار کارگر در سرتاسر کشور به درخواست "همبستگی" به اعتصاب دست زدند. در ۲۴ ژانویه اتحادیه "همبستگی" دومین "شنبه تعطیل" را اعلام داشت و با وجود همه تلاش‌های دولت برای جلوگیری از پخش این خبر تعطیلی روز شنبه ۲۴ ژانویه بسیار چشم‌گیر تر و موفق‌تر از اولین "شنبه تعطیل" بود. تقریباً

تشکیل داده و تا حدودی این شکل شکل یک شرای واقعی را بخود گرفت. این کمیته خواست‌های کارگران را طی یک بیانیه ۲۱ ماده‌ای اعلام کرد. نمونه کمیته مزبور سرعت در نقاط دیگر کشور تکرار شد. با پیوستن معدنچیان به اعتصابگران با توجه به نقش مهم صادرات ذغال سنگ در بدست آوردن ارز خارجی، توان جنبش بسیار بالا رفت. تمرکز کمیته‌های پراکنده در سطح کشور نه تنها ضروری و لازم بود بلکه - می‌تواند پذیر هم بود و زمینه لازم برای پیدایش سند یکای کارگران مستقل که به "همبستگی" موسوم است ریخته شد. در این ایام با اینکه تعداد کل کارگران اعتصابی حدود ۲ میلیون نفر بود لیکن کسانیکه به "همبستگی" پیوسته بودند بیش از ۴ میلیون نفر می‌شدند. اعتصابات ماه‌های ژوئیه - اوت ۱۹۸۰ به قرار داد گدانسک منجر شد. مهمترین مواد این قرار داد که در اواخر اوت سال گذشته بین دولت و کارگران بر سر آن توافق شد و قرار شد که از ژانویه ۱۹۸۱ به مرحله اجرا درآید عبارت بود از: چهار ساعت و پنج روز کار در هفته؛ قانونیت یافتن اتحادیه مستقل کارگری "همبستگی"؛ و حق استفاده از رسانه‌های گروهی، یعنی حق داشتن برنامه در رادیو و تلویزیون و حق انتشار روزنامه مستقل. بدنبال دو ماه اعتصاب، اعتصابی که بیش از دو میلیون کارگر در آن شرکت داشتند، کارگران لهستانی به پیروزی عظیم و باورنکردنی ای دست یافتند. برای نخستین بار پس از استقرار دیکتاتوری‌های بوروکراتیک استالینی در شوروی و دیگر کشورهای اروپای شرقی طبقه کارگر در یکی از این کشورهای کارگری منحل توانست در طی یک نبرد مستقیم و

برای بار دوم در طی یکسال گذشته امواج اعتصابات عظیم کارگری سراسر لهستان را فرا گرفت. دامنه وسعت و مسائلی که در مسجود و اعتصابات مطرح گشت به مراتب از دور اول فراتر رفته و نه تنها هیات حاکم در لهستان بلکه در دیگر کشورهای اروپای شرقی و بخصوص شوروی را به لرزه در آورده است. بطوریکه در طی یکسال اخیر در لهستان چهار نخست وزیر یکی پس از دیگری سر کار آمدند.

در اوایل ژوئیه سال گذشته اعتصاب از کارخانه اورسوس شروع شد و بطور خود انگیزه به چند کارخانه دیگر سرایت کرد. اخبار این اعتصابات کمک مجله رابوتنیک، که یادگار اعتصابات کارگران در سال‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۷۶ بود، به نواحی صنعتی دیگر راه یافت و جنبش بتدریج در مراکز صنعتی گسترش یافت. در ۱۷ ژوئیه اعتصابات کارکنان راه آهن منطقه لوبلین در حوالی مرز شوروی شکل یک اعتصاب عمومی بخود گرفت. بیش از ۱۷ مرکز مهم تولیدی را در بر گرفت و اقتصاد منطقه را بکلی فلج نمود. با سرایت اعتصاب به بنادر بالتیک، بخشی از طبقه کارگر که در طی اعتصابات سال‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۷۶ تجربیات بسیاری اندوخته بودند، اعتصاب به اشکال عالیتری از سازماندهی دست یافت و همچنین باعث ارتقاء خواست‌های اعتصابگران گردید. بین کارخانه‌های مختلف کمیته‌های مشترک اعتصاب بوجود آمد. برای مثال در ناحیه گدانسک - گدی نیا (مراکز اصلی صنایع کشتیرانی) کارگران بیش از ۵۰۰ مرکز صنعتی از میان خود ۸۰۰ نماینده انتخاب کرده بطوریکه این نمایندگان برای پیشبرد اعتصاب به شکل یک کمیته دائمی در کارخانه کشتی سازی لنین جلسه

## مبارزات کارگران...

رسیدند. همچنین در ۹ فوریه موج اعتصابات نواحی جنوب غربی کشور را فرا گرفت. در این سلسله از اعتصابات بیش از ۴۵۰ کارخانه و ۳۰۰/۰۰۰ کارگر شرکت داشتند. این اعتصاب هم در اعتراض به فساد و امتیازات مادی بوروکرات های حاکم بر کشور بود. کارگران برکناری وزیر اتحادیه های کارگری که در ضمن یکی از رهبران حزب کمونیست هم بود را خواستار شدند. در جامعه ای که بر پایه ملی شدن تمام ابزار اصلی تولید بنا شده باشد هر مساله اقتصادی خود بخود تبدیل به یک مساله سیاسی می شود. هر تقاضایی در زمینه مصرف فوراً مساله تجدید سازماندهی در زمینه تولید، تجدید نظر در سیاست های اقتصادی، تجدید نظر در برنامه ریزی و تعدیل تقسیم درآمد ملی را مطرح می سازد. کارگران لهستانی از ناهنجاری های وحشتناکی که تصمیم گیری ها و برنامه ریزی های غیر منطقی و نادرست در امر سرمایه گذاری در اقتصاد ایجاد کرده بخوبی آگاهند. آنان بخوبی واقفند که این تصمیمات احمقانه از نادرستی، بی توجهی و فساد است که سراسر برنامه ریزی بوروکراتیک که خارج از کنترل حساسیت و کارگران است، ناشی می شود. وقتی که علل بحران اقتصاد در لهستان به این شکل از جانب کارگران مطرح شود، این بدان معنی است که طبقه کارگر در مسیر کنترل کارگری و خودگردانی قرار گرفته است، و این تقاضایی است که بنقد در برخی موارد مطرح شده است. در واقع مبارزاتی از این نوع کارگران را در مبارزه ای مستقیم علیه انحصار طلبی در تصمیم گیری های سیاسی اقتصادی قرار می دهد. انحصاری که در واقع قشر بوروکرات حاکم را قادر می سازد تا از امتیازات ویژه ای برخوردار بوده و به حیات انگل وار خود ادامه دهد. در مبارزات مرحله اخیر علیه بوروکراسی علاوه بر کارگران نیروی اجتماعی دیگری نیز فعالانه وارد صحنه شد. این نیروی نسبتاً عظیم و مهم دهقانان تهیدست بودند. با سرنگونی سرمایه داری در لهستان دهقانان که اکثریت جامعه آن زمان را تشکیل می دادند منافع بسیاری بدست آوردند. زمینداری بزرگ، بیکاری توده های فقر، گرسنگی و

بی سرادی از روستاها ریشه کن شد. نیروی برق وارد روستاها شد و سطح زندگی دهقانان بالا رفت. ولیکن علیرغم همه این دستاوردها، بدلیل سیاست های غلط اقتصادی-کشاورزی قشر بوروکرات حاکم سطح زندگی روستائیان همواره از سطح زندگی کارگران شهری پائین تر بود. در حال حاضر روستا حدود ۳/۵ میلیون دهقان تهیدست وجود دارد که بطور متوسط صاحب ۱/۵ هکتار زمین بوده و آنرا هم با روش های قدیمی و عقب افتاده بدون دسترسی به ابزار مکانیکی کشت می کنند. درآمد متوسط یک دهقان فقیر تقریباً ۷۵٪ در آمد یک کارگر شهری می باشد. مواد غذایی مورد نیاز کشور توسط مزارع خصوصی تامین می شود. با اینکه مزارع دولتی تنها ۲۵٪ زمین های مزروعی را تشکیل می دهند لیکن ۷۵٪ کمک کشاورزی دولتی را بخود اختصاص داده اند و سهم دهقانان تهیدست تنها ۲۵٪ می باشد. از اینرو سهم عادلانه تر از کمک های دولت و تقسیم زمین های قابل کشت غیر مزروعی بین دهقانان تهیدست جهت بالا بردن سطح زندگی بسیار نازل آنها همواره از خواست های عمده دهقانان فقیر بوده است. توده دهقانان فقیر حقانیت اعتصابات کارگران در تابستان ۱۹۸۰ را درک کرده و در بسیاری موارد آشکار با آنها ابزار همبستگی نمودند. دهقانان تهیدست با الهام از مبارزات کارگران در طی سال گذشته به ایجاد سازمان هایی از نوع سازمان های طبقه کارگر پرداختند و سازمان مستقل خود موسوم به "اتحاد همبستگی دهقانی" را تاسیس نمودند. و بعضی بسیار نمودند تا به آن قانویت ببخشند. لیکن این اتحادیه از همان بدو پیدایش شدیه مورد حمله دولت و حزب کمونیست قرار گرفت و کانی رهبر جدید حزب کمونیست "همبستگی دهقانی" را رسماً یک تشکل ضد انقلابی نامید.

در ۳۰ دسامبر هزاران دهقان فقیر در مقابل دیوانعالی کشور تجمع کرده و خواستار آن شدند که دیوانعالی حکم ممنوعیت تشکیلات اتحادیه مستقل "همبستگی دهقانی" را لغو کند، و این در حالی بود که بنقد بیش از ۱۶۰۰/۰۰۰ از مجموع ۳/۵ میلیون دهقان عضو اتحادیه بودند. جالب توجه اینکه کارگران در

اعتصابات خود در بسیاری موارد از خواست های دهقانان، خصصاً حق داشتن اتحادیه مستقل، پشتیبانی می کردند. برای مثال حتی یکی از خواست های اساسی کارگران در مذاکرات ۳۱ ژانویه بین دولت و نمایندگان "همبستگی" به رسمیت شناخته شدن اتحادیه مستقل "همبستگی دهقانی" بود.

باید خاطر نشان ساخت که در کنار این توده های دهقانی تهیدست اقلیتی از دهقانان مرفه وجود دارد که پس از اصلاحات سال ۱۹۵۶ بطور محسوس ثروتمند شده اند. این بخش از دهقانان بطور متوسط صاحب ۱۵ تا ۲۵ هکتار زمین بوده و همین امر به آنها اجازه می دهد که از ماشین آلات مدرن کشاورزی استفاده کرده، و در نتیجه بارآوری زمین برای آنها بسیار بالا تر می باشد. این قشر تا حدودی پایگاه اجتماعی بوروکراسی حاکم را تشکیل داده و با آن پیوند نزدیکی دارد، و از طرفی دیگر در رابطه نزدیک با کلیسای کاتولیک می باشد. و به همین خاطر رابطه اجتماعی بین بوروکراسی حاکم و کلیسای کاتولیک می باشد. این قشر انحصار توزیع مواد غذایی در شهرها و صادرات به خارج را در دست دارد، از اینرو لازم است که طبقه کارگر با ایجاد تعاونی هایی با کارآیی و بازدهی بالا خود را از وابستگی به این قشر دهقانان مرفه برهاند. چنین امری تنها حاصل اتحاد سازمان دهی مشترک کارگران و دهقانان تهیدست می تواند باشد، روندی که بنقد آغاز شده است. اتحاد بین دهقانان تهیدست و کارگران کلید مهمی است در پیشبرد مبارزه برای حقوق دموکراتیک و برابری های اجتماعی. بدون یک چنین اتحادی هیچ حکومت کارگری نمی تواند بسمت سوسیالیسم پیش رود. پیوند هایی که امروز بین تشکلات مستقل کارگری و دهقانان تهیدست وجود آمده است فردا راه را برای ادغام شوراهای کارگری و شرراهای دهقانان تهیدست در لهستان سوسیالیستی و دموکراتیک خواهد گشود.

کارگران لهستانی تا کنون پیروزی های چشم گیر و درخشانی بدست آورده اند. نه تنها در زمینه اقتصاد مانند افزایش دستمزدها و کاهش ساعات کار، بلکه در زمینه حقوق دموکراتیک نظیر حق داشتن سند یک

مستقل، لغو نسبی سانسور، آزادی مطبوعات. اخیراً حتی از اینهم فراتر رفته و قدرت سیاسی بوروکرات ها و امتیازات مادی قشر حاکم را مورد سؤال قرار داده اند. با وجود همه این دستاوردها هنوز کارگران از پیروزی نهائی و کامل بر بوروکراسی حاکم فاصله بسیاری دارند.

بوروکراسی، این قشر انگل اجتماعی، هنوز حاکم بر دستگاه دولتی است. بوروکراسی هنوز کنترل تولید اجتماعی را در دست دارد و از این طریق کلیه بخش های اساسی زندگی اجتماعی را به زیر کنترل خود دارد. قدرت بوروکراسی هنوز سرنگون نشده است و لیکن مورد سؤال قرار گرفته، ضرباتی بر آن وارد شده و مجبور به عقب نشینی شده است. با اینهمه امتیازاتی که طبقه کارگر لهستان از بوروکراسی گرفته است با بقای قدرت بوروکراسی سازگار نیست. بوروکراسی یک طبقه اجتماعی جدید نیست و هیچ نقش لازم الوجودی در تولید ندارد. کارگران لهستان بخوبی قادرند که وظایف اداره کشور را که بوروکراسی از طبقه کارگر غصب کرده است، انجام دهند. تنها شرط دوام دیکتاتوری بوروکراتیک انفعال سیاسی طبقه کارگر است. از همین رو است که ظهور یک جنبش توده های کارگری مستقل از بوروکراسی در کشورهای کارگری منحن نظام دیکتاتوری بوروکراتیک در این کشورها را بطور جدی در معرض خطر نیستی قرار می دهد. این دو نیز نمی توانند برای مدتی طولانی به همزیستی ادامه دهند. دو حالت بیشتر وجود ندارد: یا طبقه کارگر در طی یک سلسله مبارزات قدرت سیاسی بوروکراسی را داغان کرده، یا یک انقلاب سیاسی ضد بوروکراتیک پیروزمند به ثمر رسیده و قدرت سیاسی شوراهای واقعی کارگری مستقر خواهد شد، و یا اینکه بوروکراسی به تحریک و تحت فشار بوروکراسی شوروی و دیگر کشورهای اروپای شرقی تمام دستاورد های آن را که کارگران لهستانی طی یکسال مبارزه بی امان خود به آن دست یافته اند یک به یک پس خواهد گرفت.

عواملی که روند حمله به قدرت سیاسی بوروکراسی را کند و مشکل می کند علیرغم قدرت سازماندهی طبقه کارگر، ناموزونی و ناکفایتی آگاهی طبقاتی کارگران می باشد. این امر

## مبارزات کارگران

در طی مبارزات یکسال گذشته خود را به بهترین وجهی نشان دادهاست. افزون بر این، بخش عمده از کارگران پس از چهل سال از سرنگونی سرمایه‌داری در این کشور هنوز گرفتار سردرگمی‌های سیاسی وایدتولوزیست می‌باشند. این واقعیت خود را بصورت نفوذ زیاد مذهب و روحانیت کاتولیک، در میان کارگران، حضور گرایش‌های ناسیونالیستی، و همچنین نفوذ شدید تمایلات آنارکو-سوسیالیستی در جناح چپ جنبش کارگری مستقل نشان می‌دهد. نه فشار خرده - بورژوازی (دهقانی) در لهستان و نه محیط سرمایه‌داری دنیای خارج و ضد انقلابیون (به ادعای بوروکراسی حاکم)، و نه دلسردی و تنفر توده‌های زحمتکش از کمونیسم (به ادعای مدافعین سرمایه‌داری)، و نه تاثیر انقلاب اسلامی ایران در روزی آوردن توده‌های لهستانی به مذهب (به ادعای سخنگویان رژیم جمهوری اسلامی) هیچیک علت اساسی این سردرگمی‌های سیاسی-ایدتولوزیست نمی‌باشند. تاریخچه مبارزات سیاسی - طبقاتی جنبش کارگری در لهستان گویای یکی از غنی‌ترین و شکوهمندترین مبارزات کارگری در جهان است. در میان کارگران لهستانی بود که اولین سازمان سوسیالیستی روسیه بوجود آمد و نطفه اولیه بلشویزم را پی ریخت. انقلابیون کمونیست لهستانی در سطح جهانی همواره در صف اول مبارزه قرار داشتند. حزب کمونیست لهستان در فاصله سال‌های ۱۹۱۸-۱۹۲۵ یکی از با نفوذترین احزاب کمونیست در اروپا بود. در فاصله بین دو جنگ جهانی طبقه کارگر لهستان از نقطه نظر سطح آگاهی سیاسی در میان کارگران اروپا یکی از پیشرفته‌ترین بود. علت اساسی سردرگمی سیاسی-ایدتولوزیست که امروزه بر کارگران لهستانی حکمفرما است را باید در پیامدهای فاجعه انگیز سلطه استالینیسم بر جنبش کارگری جستجو کرد. در سال ۱۹۲۶ حزب کمونیست لهستان، تحت فشار کمینترن استالینیستی، از کودتای پیلسودسکی حمایت نمود و با این اقدام خود باعث شد حزب کمونیست که در آن ایام میان کارگران بسیار نفوذ داشت از طبقه کارگر منزوی بماند. بدنیال این

واقعیه مباحثات حادی در داخل حزب کمونیست آغاز شد که حزب را به جناح‌های رقیب تکه تکه کرد. چند سال بعد که فاشیسم در اروپا آغاز به ظهور کرد، بود کمینترن سیاست چرخش به چپی را اتخاذ کرد. بر طبق سیاست ماوراء چپ کمینترن احزاب سوسیال دموکرات به مراتب خطرناک تر از فاشیسم ارزیابی شده و به لقب "سوسیال - فاشیست" مفتخر شدند. کمینترن احزاب کمونیست را از هر گونه همکاری با احزاب سوسیال دموکرات منع کرده و دقیقاً با این مشی ماوراء چپی خود باعث بقدرت رسیدن فاشیسم در اروپا شد. تروتسکی در آن زمان این سیاست ماوراء چپی کمینترن را شدیداً محکوم کرد و به جای آن خواهان تشکیل جبهه واحد کارگری برای مقابله با تهدید فزاینده جنبش فاشیستی در اروپا شد. بیش از یک سوم اعضای حزب کمونیست لهستان پشتیبان سیاست جبهه واحد کارگری بودند، ولیکن رهبری حزب کمونیست لهستان تحت فشار کمینترن شدیداً مخالف آن بوده و کسانی را که خواهان مبارزه مشترک با سوسیال دمکرات‌ها بر علیه فاشیسم بودند، ضد انقلابی و عوامل فاشیسم خواندند و بسرعت از حزب اخراج کردند. این عمل باعث هر چه بیشتر منزوی شدن حزب کمونیست گردید. شش سال بعد همین رهبری استالینیستی حزب هم چندان مورد طبع استالین قرار نگرفت و زمانی که در اثر تهاجم فاشیسم به لهستان کل رهبری حزب به مسکو پناهنده شد بنا به دستور استالین، این گورکن انقلاب اکثراً و دشمن کارگران، تمامی آنها دستگیر و اعدام شدند. و سپس کمینترن فرمان انحلال حزب کمونیست لهستان را اعلام داشت. بدنیال اشغال لهستان توسط ارتش سرخ شوروی در جنگ جهانی دوم بوروکرات‌های فاسد و آلت دستی که همگی نوکران دست به سینه کرم‌لین و استالین بودند بکمک ارتش، سرخ بر مسند قدرت نشاندند. بوروکرات‌هایی که در چشم توده‌ها اغلب بیگانه بود مواز اغوش ارتش بیگانه آمده بودند. اینشان بر طبقی سالیها حکومت خود طبقه کارگر را با روحیه‌ای سخت‌ناسیونالیستی تربیت کرده، سن انترناسیونالیسم جنبش کارگری لهستان را از بین برده، هر نوع استقلال عمل و انتقادی از جانب کارگران را شدیداً

سرکوب کرده و تنها فعالیت‌های سلسله مراتب کلیسای کاتولیک، آنهم در سطح صرفاً مخالفت سیاسی نیمه علنی، را افزایش دادند. و در عین حال کلیسا را هم تحت ایذاء و آزار دستگاه دولتی قرار دادند. بنا بر این جای تعجب نیست در شرایطی که دگم‌های استالینیستی (بعنوان ایدئولوژی رسمی) بجای مارکسیسم انقلابی و دیکتاتوری بوروکراتیک بجای دموکراسی سوسیالیستی به توده‌ها حقه می‌شود، ایدئولوژی مذهبی در چشم توده‌ها از هر ایدئولوژی‌ایکه (سوسیالیسم رسمی دولتی) دیکتاتوری قشر بوروکرات را تأیید کند، جذاب تر بنظر می‌رسد. با آنکه طبقه کارگر بنقد همزونی اجتماعی در مبارزه علیه بوروکراسی حاکم رابدست آورده است ولیکن همزونی سیاسی طبقه در این جنبش مخالف هنوز بدست نیامده است. مارکسیست‌های انقلابی تنها با درک دینامیزم و محتوای شرایطی که به بیداری سیاسی کارگران منجر شده است می‌توانند به مبارزه موثر با اثرات مخرب ایدئولوژی‌های مذهبی و غیر کارگری برخیزند. و این مستلزم دفاع بیگیر از گسترده ترین حقوق دموکراتیک برای توده‌ها، زحمتکش می‌باشد: آزادی اجتماعات و مطبوعات، حق دستیابی به رسانه‌های جمعی، آزادی تشکلات مستقل سندیکائی و سیاسی کارگری و... راه مبارزه صحیح و موثر با ایدئولوژی‌های ارتجاعی سازمان دادن بحث‌های ایدئولوژیستیک و سیاسی علنی و وادار کردن مقامات کلیسا به موضع‌گیری در مورد تمام مسائل روز است تا بدین ترتیب بتوان نفوذ آنها در میان توده‌ها را کاهش داد، البته بشرط به اینکه بدیل دیگری بغیر از استالینیسم در برابر توده‌ها وجود داشته باشد. از زمان اعتصابات میلیونی تابستان ۱۹۸۰ پخوبی واضح است که اعضای حزب کمونیست لهستان با مبارزات و خواست‌های کارگران اظهار همدردی و پشتیبانی می‌کنند. این همدردی و حمایت از پیوستن ۱/۷ میلیون از مجموع ۳ میلیون عضو حزب کمونیست به اتحاد "همبستگی" که هم اکنون بیش از ۱۱ میلیون عضو دارد، پخوبی مشهود است. بسیاری از این افراد را کارگران عضو حزب کمونیست تشکیل می‌دهند. در بسیاری از کارخانه‌ها

و مراکز صنعتی سلول‌های حزب کمونیست عملاً از کار افتاده‌اند. در بین کارگران عضو حزب کمونیست خواست تشکیل کنگره فوق العاده برای انتخاب یک رهبری جدیدی که "بیشتر به توده‌ها" تعلق داشته و کسانیکه مبین منافع کارگران باشند نضج گرفته است. حتی در بسیاری از موارد روش‌های بوروکراتیک رهبری حزبی علناً مورد انتقاد واقع شد. موبه رهبران حکومتی و حزبی بخاطر اعمال روش‌های سرخود و دلخواهی حمله شده است. شواهد و قرائن مبین آنست که توده‌های زحمتکش حقانیت حاکمیت سیاسی بوروکراسی حاکم را مورد سوال قرار داده‌اند. ماهیت جوامع کشورهای کارگری منحن که خود را "سوسیالیست" می‌نامند چیست؟ مهمترین ویژگی این جوامع اینستکه بازار تولید در آنها اجتماعی است، هیچ کس نمی‌تواند سرمایه انباشت کند تا از این طریق بعداً مستقیماً در روند تولید شرکت نماید، بهمین ترتیب نیروی کار هیچ کس را نمی‌توان خریداری نمود. در این جوامع نه مالکیت بر ابزار تولید و نه نیروی کار بصورت کالا موجود است. قواعد اقتصاد بازار بر این جامع حاکم نیست. ابزار تولید در اختیار دولت قرار داشته و اقتصاد با برنامه اجرا می‌شود. دقیقاً به این دلیل است که نمی‌توان این جوامع را "سرمایه‌داری" نامید. این جوامع، جوامعی انتقالی می‌باشند که نه سرمایه‌داری بر آنها حاکم است و نه جوامعی سوسیالیستی می‌باشند. زیربنای اقتصادی آنها هنوز کارگری است، ولیکن کارگران در روند تولید و توزیع نظارت ندارند. بجای نظارت شورا‌های منتخب کارگران، بجای خود مدیریت و خودگردانی کارگری و بجای کنترل کارگری، بوروکرات‌ها بر روند تولید و تصمیم‌گیری‌های اقتصادی و مدیریت چنگ انداخته‌اند. در زمینه سیاسی بجای اعمال قدرت توسط شورا‌های مستقل کارگری و زحمتکشان، حزب کمونیست و بوروکرات‌های آن اعمال قدرت می‌کنند. تنها یک حزب، حزب کمونیست، بنام طبقه کارگر حکم می‌راند و احزاب دیگر کارگری غیر قانونی است. ارتش از توده‌های زحمتکش جدا بوده و بصورت یک نهاد دائمی و مستقل از توده‌ها عمل می‌کند. در یک کلام سرنوشت حیات سیاسی و اجتماعی توسط بوروکرات‌ها و پشت درهای بسته تعیین می‌شود. بدین

## مبارزات کارگران...

دلایل است که چنین دولت‌هایی را نمی‌توان یک دولت کارگری سالم نامید. توضیح شرایط و عواملی که به سلب قدرت سیاسی از کارگران و غصب آن توسط یک قشر بوروکرات در شوروی و دیگر جوامع کارگری منوط انجامیدند از حوصله این مقاله خارج است. آنچه که بیشتر حائز اهمیت است شناخت بوروکراسی و راه‌های مبارزه با آن می‌باشد. بوروکراسی مالک خصوصی ابزار تولید نبوده و بهمین خاطر نمی‌تواند بطور مستقل نیروی کار را خریده و ارزش افزوده بدست آورد و از این طریق انباشت سرمایه نماید. بوروکراسی دارای نقش ویژه مستقلی در روند تولید نبوده و یک طبقه مستقل اجتماعی محسوب نمی‌شود. بلکه یک قشر اجتماعی انگلی است که بصورت یک ارگانیزم زنده از طبقه کارگر جدا شده و لیکن از بدنه ماشینی دولتی این طبقه تغذیه می‌کند. به بیان تروتسکی، بوروکراسی انگلی است که بر بدن بیمار طبقه کارگر نشسته و از آن تغذیه می‌کند. حیات انگل به حیات خود بیمار بستگی دارد. بدین ترتیب بوروکراسی با یک تضاد درونی‌ای مواجه است. از یکسو بقای خود را در گرو وجود و بقای دولت کارگری و مناسبات تولیدی بعد از سرمایه داری می‌داند و بازگشت سرمایه داری به این کشورها بمعنی قطع کنترل خود بر تولید اجتماعی و قدرت سیاسی می‌شناسد. و از سوی دیگر بخواهی واقف است که بسبب انقلاب در دیگر کشورها به رشده آگاهی سیاسی کارگران در این کشورها کمک می‌کند. باعث قطع ریشه حیاتش خواهد شد. از اینرو مهمترین شرط ادامه حیات بوروکراسی‌های موجود، فقدان قدرت مستقیم کارگری سازمان یافته (یعنی شورا‌های انتخابی و دموکراتیک یا شورا‌های واقعی کارگران و دهقانان تهیدست که مستقیماً قدرت را اعمال کنند) می‌باشد. در ضمن در چنین دولت‌هایی وجود نظارت حزبی بیانگرا انحصار کامل قدرت در دست بوروکراسی است. نفی سائترالیسم دموکراتیک واقعی، ممنوعیت تشکیل جناح در احزاب کمونیست حاکم صرفاً در خدمت تحکیم انحصار قدرت دولتی می‌باشد. تنها بدیل واقعی در مقابل بوروکراسی حاکم، سازمان دادن قدرت مستقل و مستقیم کارگری و ایجاد شورا‌های انتخابی و

از اینرو وظیفه‌ای که در پیش روی کارگران این جوامع انتقالی قرار دارد یک انقلاب اجتماعی که هدفش جایگزین کردن شیوه تولیدی جدیدی بجای شیوه تولیدی موجود است نیست. بلکه وظیفه آنان از میان برداشتن قشر اجتماعی بوروکراتی است که بنام کارگران حکومت کرده و از امتیازات مادی ویژه‌ای برخوردار است. وظیفه انقلابی کارگران در این جوامع نه تغذیر زیربنای جامعه، بلکه دگرگونی نظام سیاسی آن است. و از اینرو آنها انقلاب سیاسی می‌نامند. انقلابی که وظیفه احیای شورا‌های کارگری، دموکراسی پرولتاری و اتحادیه‌های مستقل از دولت، و در یک کلام تحقق سوسیالیسم راستین را در پیش رو قرار می‌دهد.

بوروکراسی لهستان تحت فشار امواج اعتصابات عمیقاً متزلزل شده است. ولیکن مساله حائز اهمیت واکنش بوروکرات‌های حاکم در دیگر کشورهای کارگری منخط و بخصوص شوروی در قبال حوادث اخیر در لهستان می‌باشد. در بدو جنبش کارگران لهستان بوروکراسی شوروی از ناتوانی آشکار متحدینش در لهستان در به زیر کنترل در آوردن طبقه کارگر سخت ناراحت شده بود. سپس از وسعت امتیازاتی که بوروکراسی لهستان به کارگران داد شد بدو نگرانی خود را ابراز داشتند. بوروکراسی شوروی بنا به ماهیتش بد رستی از بازتاب این امتیازات در دیگر کشورهای کارگری منخط و بویژه در خود شوروی سخت وحشت دارد. بوروکراسی شوروی از هیچ اقدامی برای منزوی کردن، مهار کردن و حتی سعی در سرکوب جنبش کارگران لهستانی دریغ نورزیده است. توطئه سکوت کامل در رابطه با حوادث لهستان، تهدید علنی در مورد قطع کمک‌های اقتصادی، تهدید ضمنی به مداخله نظامی، تلاش در جهت متحد کردن تمام بوروکراسی‌های اروپای شرقی بمنظور محصور کردن لهستان و جلوگیری از سرایت حوادث لهستان به خارج از جمله این اقدامات می‌باشند. در حال حاضر کرمین با هدف مهار زدن تدریجی و مرحله‌ای بر طبقه کارگر لهستان بوسیله بوروکراسی و رشوع عمل می‌کنند. ولیکن در عین حال زمینه را برای راه حل‌های اساسی تر تدارک می‌بینند. هرچه که ناتوانی بوروکراسی لهستان در متوقف ساختن روند خود سازمان دهی و سیاسی شدن طبقه کارگر لهستان آشکارتر شود، تاثیر حوادث

لهستان در سایر حکومت‌های کارگری منخط بیشتر شده و بوروکراسی مسکو برای مداخله نظامی مصمم تر خواهد شد. تا زمانیکه انقلاب سیاسی در چند کشور کارگری منخط آغاز نشود و بیداری سیاسی توده‌ها و فعالیتهای آنها طبقه کارگر شوروی را تحت تاثیر قرار ندهد، احتمال مداخله نظامی شوروی همواره محتمل خواهد بود. دینامیزم و منطبق بحران دیکتاتوری‌های بوروکراتیک در مجموع بحران استالینیزم، دقیقاً در این جهت عمل می‌کند. بازتاب‌های مستقیم و فوری وقایع یکسال اخیر لهستان در دیگر کشورهای بوروکراتیک تاکنون نسبتاً کم بوده است ولیکن هرچه فعالیتهای قانونی، برنامه و نقش موثر سند یکای مستقل لهستان بیشتر شناخته شوند تاثیر و جذابیت آنها بر کارگران دیگر کشورهای کارگری منخط و شوروی بیشتر خواهد بود. بهمین دلیل است تا زمانی که جنبش کارگری و مبارزات توده‌ها در لهستان شروع به فروکش نکند، شرایط بسود کارگران لهستان بوده و تنها گسترش جهانی این جنبش تنها تضمین بر علیه مداخله نظامی شوروی خواهد بود. امروزه انترناسیونالیسم کارگری برای کارگران لهستان یک ضرورت سیاسی لازمی است که باید هرچه بیشتر و پیگیرتر بر آن تاکید شود.

جنبه دیگر تاثیر حوادث اخیر لهستان را باید در کشورهای سرمایه داری غربی مشاهده کرد. وحشت سرمایه داری جهانی و بخصوص بورژوازی اروپائی از جنبش کارگری لهستان کمتر از وحشت بوروکرات‌های اروپای شرقی و کرمین نیست. آنها از تاثیرات وقایع لهستان بر کارگران کشورهای خود و از خطر واکنش کارگران کشورهایشان نسبت به سیاست‌های تضییقات اقتصادی ضد کارگری سخت به وحشت افتاده‌اند. اینان در عین حال که می‌گویند از اعتصابات کارگران لهستان برای تبلیغات ضد کمونیستی بهره برداری کنند، همگی پایان اعتصابات را با شعف خوش آمد گفته و خود نفس راحتی کشیدند. پشتیبانی بورژوازی جهانی صرفاً به جنبه اخلاقی و به بیانات و تبریکات رسمی محدود نمی‌شود. آنها کمک‌های مادی خود را افزایش داده‌اند و اخیراً حدود دو میلیارد دلار بطور نقدی و جنسی به بوروکراسی جهت حل مسائل داخلی اش کمک کرده‌اند.

واقعیت اینستکه بورژوازی جهانی نیز مانند بوروکراسی از یک انقلاب

سیاسی ضد بوروکراتیک پیروزمند در لهستان سخت وحشت دارد و آنها تهدیدیدی مرگبار برای سلطه استثمار گرایانه خود می‌بینند. چرا که یک انقلاب سیاسی پیروزمند در لهستان انگیزه نیرومندی برای انقلاب سوسیالیستی در نیای سرمایه داری و همینطور برای بسط انقلاب سیاسی در اروپای شرقی و شوروی خواهد بود. حوادث اخیر لهستان بار دیگر وجه مشترک بورژوازی جهانی و بوروکراسی‌های حاکم بر کشورهای کارگری منخط را به بهترین وجهی نشان داد و آن همانا ماهیت ضد کارگری و ضد انقلابی بودن این دو نظام سیاسی در ظاهر متخاصم می‌باشد.

نیروی عمده بوروکراسی، نه خود بوروکراسی، بلکه سرخوردگی توده‌ها و فقدان دورنمای جدی برای آنان است. خیزش تازه انقلاب در اتحاد شوروی، بدون شک تحت لوای مبارزه علیه عدم برابری اجتماعی و ستم سیاسی صورت خواهد گرفت. مرکز بر امتیازات بوروکراسی، مرکز بر اشرافیت شوروی و سلسله مقاماتش، تساوی عالیتر دستمزدها برای تمام اشکال کار! مبارزه برای آزادی اتحادیه‌های کارگری و کمیته‌های کارخانه، مبارزه در راه حقوق اجتماع و آزادی مطبوعات در مبارزه برای رشد دموکراسی شورا‌های بظهور خواهد رسید. امروز نیز لازم است که بوروکراسی و اشرافیت جدید از شوراها بیرون رانده شود. در شوراها فقط برای نمایندگان کارگران، کشاورزان تهیدست، روستائیان، سربازان ارتش سرخ جا هست. دموکراتیزه کردن شوراها، بدون قانونی کردن احزاب شورائی غیرممکن است. تجدید نظر در اقتصاد با برنامه از سر تا پا برفع تولیدکنندگان و مصرف کنندگان! کمیته‌های کارخانه باید حق کنترل بر تولید را دوباره بدست آورند.

بیش از چهل سال قبل تروتسکی جملات فوق را در مورد اتحاد شوروی بیان کرد. زمانی که شوروی تنها کشور با حکومت کارگری منخط بود. اینک بسیاری از این خواست‌ها از زبان کارگران لهستان جاری است. با گذشت بیش از چهل سال نه تنها از اعتبار تحلیل‌های تروتسکی در مورد ماهیت جامعه شوروی کاسته نشده است، بلکه وقایع چهل سال اخیر در کشورهای کارگری منخط اروپای شرقی صحت نظریات وی را تأیید کرده‌اند.





## خلع یداز ...

بنابراین در صورت "خلع ید" از حزب انحصار طلب حاکم شک و شبهه‌های وجود ندارد. منتها وظیفه‌یک حزب یا سازمان انقلابی تنها این نیست که مبرم‌ترین وظیفه انقلابی را در هر مقطعی معین کند. بلکه مهم‌تر از آن اینست که این وظیفه طوری بیان شود که توده‌ها به روشنی نتایج عملی لازم را از آن بگیرند و هیچ شک و شبهه‌ای در مورد محتوای آن پیش نیاید. و این وظایف در قالب شعارهای صریح و مشخصی بیان شوند که توده‌ها برنامه عملی خود را در مبارزه روزمره خویش در قبال این وظایف انقلابی به روشنی دریابند. و بدانند چگونه برای آن مسئله مبارزه کنند، و آن مبارزه را چگونه به دگرگونی انقلابی روابط اجتماعی مرتبط کنند. هنر سازماندهی انقلابی در این دو امر (یافتن مبرم‌ترین وظیفه در هر مقطع، و ارتباط دادن آن با دگرگونی انقلابی و انقلاب اجتماعی) نهفته است.

قبل از اینکه نشان دهیم چرا از این دیدگاه شعار مجاهدین کاملاً رضایت بخش نیست، بسری روشن شدن بیشتر موضوع بد نیست قدری به عقب برگردیم و تجربه سرنگون شدن رژیم شاهنشاهی را از این دیدگاه، مختصراً بررسی کنیم. این بررسی به روشنی ضرورت آنچه را که در بالا گفتیم نشان می‌دهد. در اواخر بر سلطنت پهلوی نیز گسترش عظیم مبارزات توده زحمتکش و ستمدیده سرنگونی رژیم پهلوی را در دستور کار قرار داده بود. آن روز نیز وظیفه مرکزی و مبرم مبارزه مشخص بود و آن سرنگون کردن دیکتاتوری منحوس بود. ولی نتایج قیام شکوهمند زحمتکشان در بهمن ماه ۱۳۵۷ امروز به اینجا کشانده شده است چون زحمتکشان برنامه عملی و انقلابی خود را در قبال وظیفه مبرم سرنگونی دیکتاتوری درک نکردند، و نفهمیدند چگونه سرنگونی رژیم را با دگرگونی انقلابی جامعه پیوند دهند. در آن زمان، تنها اعلام ضرورت سرنگونی دارودسته در بار کافی نبود. لازم می‌بود توده‌ها به شعارهای بسیار کارا آتری مجهز شوند. لازم بود توده‌ها بدانند که رژیم دیکتاتوری و تمام دستگاہ دولتی آن می‌باید از بیخ و بن متلاشی شود و کلیه ابزار سرکوب

آن (ارتش، پلیس و غیره) منحل شوند. می‌باید شوراها را سراسری توده زحمتکش تشکیل شده، مسلح شده و خود را به صورت ارتش مردمی متشکل کنند و با سرنگونی رژیم کنترل امور را خود در دست بگیرند. لازم بوده‌ها به شعارهای دموکراسی انقلابی، یعنی جمهوری دموکراتیک (که تمام مناصب آن بلا استثناء انتخابی باشد) و مجامع موسسان دموکراتیک و انقلابی (یعنی تاسیس دولت جدید توسط مجلسی مرکب از نمایندگان واقعی توده زحمتکش، که در طی یک انتخابات دموکراتیک، تحت کنترل و نظارت شوراها مسلح زحمتکشان تشکیل می‌شود) مسلح شوند. لازم بود زحمتکشان به شعار حکومت کارگران و دهقانان، یعنی استقرار حاکمیت شوراها زحمتکشان تحت رهبری شوراها کارگری، بمثابه دولت در جامعه مسلح شوند. بطور خلاصه لازم بود توده زحمتکش به شعار سرنگونی انقلابی سلطنت مسلح شود، و نه فقط به شعار "شاه باید برود".

چون مسائل و بحران‌هایی که در دوران سلطنت پهلوی در جامعه مطرح بودند، تنها مسئله سلطنت و حکومت یک دارودسته خود فروخته و جنایتکار بر مملکت نبود. کلیه روابط اجتماعی، مخصوصاً روابط اقتصادی حاکم بر جامعه (تولید سرمایه‌داری) از بیخ و بن پوسیده و متکی بر استثمار و ستم بودند. لازم بود کلیه روابط اجتماعی از پایه دگرگون شود، و به هر آنچه که در این جامعه بسوی ارتجاع و استثمار می‌داد اعلام جنگی قاطعانه داده شود. و تنها شعارهای بسالاً می‌توانست زحمتکشان را به سوی استقرار آن چنان حکومت و دولتی راهنمایی کند، که قادر به ایجاد این دگرگونی باشد. مجاهدین خود می‌نویسند، "بدون شک باید ریشه‌های مشکلات را در حاکمیت بعد از انقلاب جستجو کنیم". بسیار خوب، ولی این حاکمیت به این دلیل ایجاد شده که توده‌ها به شعارهای انقلابی در قبال سرنگونی سلطنت پهلوی مسلح نبودند. مجاهدین خود، که در همان زمان از ماهیت واقعی دارودسته حاکم فعلی باخبر بودند (و بسیاری از افشاگری‌های فعلی ایشان گواه بر آن است) شعاری که بتواند توده‌ها را، در مقابل این حاکمیت بسوی ایجاد یک حکومت واقعی

انقلابی سوق دهد، مطرح نکردند. ولی در آن زمان زمینه حرکت وسیع توده‌ها بسمت راه حل‌های واقعی انقلابی وجود داشت. تنها رهبری لازم وجود نداشت (ریشه عظیم سازمان مجاهدین خلق، و سازمان چریک‌های فدایی خلق - که ستاسفانه فعلاً با فرصت طلبی ننگین خویش خود را از توده زحمتکش جدا و منزوی ساخته است - گواه بر این مدعا است). بهمین دلیل حاکمیت فعلی رهبر بلامنازع جنبش توده‌های گشت و انقلاب را به سوی اهداف و برنامه‌های بغایت ارتجاعی خویش سوق داد.

امروز، که در آستانه دگرگونی‌های حدیدی قرار داریم، موضع نیروهای انقلابی براتر از آن روزها قوی‌تر است. امروز دیگر آنها مطمئن می‌توانند جنبش توده‌ها را به سوی انقلاب واقعی رهبری کنند. و اگر نکنند خیانت کرده‌اند. ولی برای این کار به برخورد بسیار دقیق‌تر و شعارهای بسیار صریح‌تر و برآتری از آنچه در سرمقاله مجاهد شماره ۱۱۲ مطرح شده است نیاز داریم.

امروز نیز ما اساساً با همان مسائلی روبرو هستیم، که در زمان سلطنت رژیم خود فروخته پهلوی بنا آن روبرو بودیم. از یک سو سلطه استبداد لجام گسیخته، و از سوی دیگر برقرار بودن روابط پوسیده سرمایه‌داری در جامعه که رژیم کنونی در واقع تنها تبلوری از سویه‌های ارتجاعی تر آنست. امروز نیز آن خطر هست که بجای رژیم کنونی حاکمیتی مستقر شود که نه تنها گره گشای بحران نباشد بلکه زمینه ساز تقویت ارتش و پلیس، زمینه ساز جنک داخلی و نهایتاً سرکوب خونین زحمتکشان شود. امروز نیز شرایط همان دقت و موشکافی انقلابی را طلب می‌کند که اکثر نیروهای انقلابی در روزهای واپسین سلطنت پهلوی از خود نشان ندادند.

در اینجا است که شعار "خلع ید از حزب حاکم" ضعف‌های خود را آشکار می‌کند. امروز سرمایه‌داری آشکارا در فکر ایجاد جریانسی بورژوازی است که در صورت ضرورت جای رژیم کنونی را پر کند. جناب آقای رئیس جمهوری در رهبری این عملیات قرار دارند. برنامه آنها اینست که تا آنجا که ممکن است از گسترش مبارزه انقلابی زحمتکشان جلوگیری کنند و تا آنجا که ممکن است آنها را در جوار شرایط موجود

نگهدارند، و تضمین کنند که آب از آب تکان نخورد (و عملکرد آنها نیز همین را نشان داده است، چون هر جا که حرکتی در اثر مخالفت‌های ایشان بوجود آمده فوراً کنسار کشیده‌اند و سازش کرده‌اند)، و در صورتی که مبارزات زحمتکشان آنقدر گسترده شد که دیگر سرنگونی رژیم امری اجتناب ناپذیر و محتوم و فوری گشت، آنوقت با تحویض (هر چه صلح آمیزتر) پست‌های کابینه و احیاناً منحل کردن مجامع جنبش انقلابی را آرام کنند و از برای افتادن چرخ انقلاب بر هر قیمتی که شده جاوگیری کنند (همان نقشی که روحانیون می‌خواستند در آستانه قیام بازی کنند، که البته قیام ۲۲ بهمن تا حدود زیادی برنامه‌های آنها را بهم زد، اگرچه در مجموع موفق شدند). شعار مجاهدین، اگر درست تشریح و تفسیر نشود توده زحمتکش را در مقابل این برنامه خالص سلاح می‌کند، چون تفسیر رفرمیستی از این شعار بسیار ساده است.

افزون بر این، برخلاف آنچه که مجاهدین می‌گویند، مسوولیت اوضاع و احوال فجیع کنونی تنها با حاکمیت بعد از انقلاب نیست، ریشه‌های عمیق‌تری دارد. ریشه اصلی بحران در باقی ماندن مناسبات سرمایه‌داری، و غالب ماندن آنها بر اقتصاد مملکت است. آنهم در شرایطی که سرمایه‌داری گرفتار بحران عمیقی گشته است، و جز تورم، بیکاری و کاهش تولید چیزی برای عرضه کردن ندارد. ریشه اصلی ووشکستگی حاکمیت سیاسی بعد از انقلاب نیز در ماهیت طبقاتی سرمایه‌داری آنست. یعنی در کوشش آن برای حفظ سرمایه - داری ورشکسته ایران و دفاع از آن در مقابل مبارزات کارگران زحمتکشان البته ماهیت تشری جناح حاکم، و برنامه ایجاد دولت مذهبی و سلطه بلامنازع روحانیت خود مزید بر علت شده است، ولی ریشه اصلی آن نیست، هر حکومتی که بخواهد در شرایط کنونی از سرمایه‌داری دفاع کند، یا در حفظ آن بکوشد جز بحران، بدبختی، کشتار و فاجعه چیزی برای مردم نخواهد داشت. حالا چه در رأس حکومت عماله به سرهای حزب جمهوری باشند، چه پاپیون پوش‌های جنبه ملی. مسئله اساسی باقی خواهد ماند. و آن -

اخیراً مجاهد نشریه سازمان مجاهدین خلق ایران، شعار "خلع ید از حزب انحصار طلب حاکم" را، هم چون نخستین قدم اساسی در راه نجات کشور مطرح ساخته است. سرمقاله نشریه مجاهد، شماره ۱۱۲ در این مورد مینویسد:

"اما در بررسی علت اصلی وضع کنونی... بدون شك باید ریشه های مشکلات را در حاکمیت سیاسی بعد از انقلاب جستجو کنیم... اوضاع کنونی چیزی جز نتیجه عملکرد های جریان انحصار طلب حاکم که پس از انقلاب زمام امور را در دست گرفته و بتدریج تمام مواضع کلیدی حاکمیت را در قبضه انحصاری خود در آورده است نمیباشد تا وقتی که این جریان حاکمیت انحصاری خود را بر کلیه شئون مملکت حفظ کند، هیچ بهبود اساسی در اوضاع و احوال پدید نخواهد شد... پیش از هر چیز باید این مانع اصلی را از مسیر پیشرفت مملکت و انقلاب و بهبود امور و اوضاع برطرف نمود... پیش از هر چیز باید دست این جریان، و ایادی و عوامل آن را از سر مردم و مملکت کوتاه کرد."

"... بنابراین خلع ید از حزب حاکم، و عوامل و ایادی انحصار طلب آن در کلیه قوا و نهاد های کشور طرح نخستین اصلاح امور و تدوین انقلاب و اولین قدم اساسی در راه نجات است" مطرح شدن این شعار در واقع بیانگر تحول مهمی در جهت گیری سیاسی مجاهدین است... در واقع مطرح شدن چنین شعار بیانیگرایان است که مجاهدین تشخیص داده اند... ضروری است از موضع تدافعی به موضع تهاجمی رفت... دیگر افشاگری و انتقاد برای اصلاح دولت مردان و جناح حاکم کافی نیست بلکه باید بر علیه سیاستهای آنان قاطعانه مبارزه را در عمل سازمان داد، و برای بیرون راندن آنها از صحنه سیاست، و تصفیه نهاد های تصمیم گیرنده دولتی از وجود آنها قاطعانه مبارزه را در عمل آغاز کرد... اسلحه انتقاد باید تبدیل به انتقاد اسلحه شود."

و روشن است که باید از این تحول استقبال کرد... مخصوصاً در شرایط کنونی، که حزب حاکم بعد از آشکار شدن درجه ترنزلش و شدت نفرت توده ها، و وسعت جنبش توده های بر علیه خویش بر آید حفظ سلطه ننگین خود به هر قیمت، تدارك حملات وسیعی را بر علیه زحمتکشان می بیند، و در واقع در فکر کودتاست... فکر مضحکی است... ولی

مضحک بودن امر نباید اذهان را از وظایف عملی منحرف کند... امروز روزی است که باید با تمام قوا در مقابل برنامه های حزب حاکم ایستاد... اینهم روشن است که این تحول در جهت گیری سیاسی در رابطه با چرخش عظیمی که در صحنه سیاسی و تناسب قوای طبقاتی در ایران صورت گرفته انجام شده است... خود مجاهدین آن را ضرورت مرحله ای مقطع کنونی

بکشد... در بطن این مبارزه دوران ساز طبقاتی مطرح کردن شعار های روشن حکومت در واقع جهت، و هدف واحد به مبارزات میدهد، و به جنبش انسجام، وحدت و قدرت میبخشد... مخصوصاً در مقطع کنونی که تازه آغاز این مبارزه است... و هنوز بخش عمده ای از توده ها به داخل آن کشانده نشده اند... چون آثار سرکوب و خفقان دوره قبلی هنوز بر روح آنها سنگینی میکند، و هنوز

## خلع ید از حزب حاکم یا سرنگونی انقلابی رژیم؟

وحید ناصر

انقلاب ایران نامیده اند... یعنی اینکه خلع ید سیاسی از حزب جمهوری اسلامی... می در عمل امروز در دستور کار مبارزه طبقاتی است... نشریه مجاهد شماره ۱۱۲ در این مورد می نویسد: "توده های مردم نیز به این ضرورت پی برده و از خلال تجارب عینی و آگاهی های خود دریافته اند که باید دست این حزب و عوامل و ایادی آن را از سر مردم و مملکت کوتاه نمود... جریان حوادث دانشگاه را همه مردم چه از نزدیک و چه از طریق سق تلویزیون دیده اند... در این حوادث به جز مقابله قاطع خود مردم با اوباش چماق دار هیچ چیز جدیدی وجود نداشت."

در واقع ضرورت و اهمیت مطرح کردن شعار های روشن حکومتی در مقطع کنونی بقدری است که در آن نمی توان مبالغه کرد... بحران عظیم اقتصادی - اجتماعی، که نهایتاً به بحران سیاسی در مملکت منجر میگردد، همراه با چرخش عظیمی که در تناسب نیرو های طبقاتی (با منزوی شدن بیش از پیش حزب جمهوری اسلامی و ایادی آن در میان مردم) پیش آمده همه و همه باعث می شوند مبارزات توده زحمتکش و ستمدیدگان جامعه بر علیه عاملین سیاسی استبداد و استثمار در مملکت (که همین حزب حاکم است) به سرعت گسترش پیدا کنند... و بزودی حاکمیت موجود را به زیر سوال

دلایل عمده این اوضاع سیاستهای حزب حاکم برای تشکیل دولت مذهبی و تحمیل مناسبات سرمایه داری از طریق استقرار سلطه مذهب و تفتیش عقاید بر شئون زندگی اجتماعی است و بعلت همین پوسیدگی عمیق و فراگیر دولت ناتوان از مقابله قاطع با هر مشکلی است... و تنها راهی که برای مقابله با مشکلات پیدا کرده عبارتست از انداختن بار بحران بر دوش زحمتکشان (مثلاً در مورد بحران اقتصادی)، قربانی کردن زحمتکشان و ستمدیدگان برای جبران بی کفایتی خویش، و تشدید سرکوب و خفقان برای پیاده کردن این سیاست بوده است.

حقایق جنگ عمق پوسیدگی این رژیم را بخوبی نشان داد... این رژیم بقدری متزلزل ناتوان و پושالی است که هنوز در شهرهائی مثل اهواز و دزفول که زیر آتش دائمی قرار دارند چهار عدد پناهگاه برای مردم نساخته است... فساد به حدی در اعماق وجودش ریشه دوانده است، که حتی وسائل و امکانات مادی ناچیزی که مردم زحمتکش از دسترنج خود برای آوارگان جنگی می فرستند، ۹۰٪ توسط مأموران و مسئولان "مکتبی" این رژیم حیفو میل می شود... و بخاطر همین پوسیدگی و بی کفایتی است که ما تاکنون دهها هزار کشته، صد ها هزار زخمی و میلیون ها آواره که در فجع ترین شرایط زندگانی بسر می برند، داریم... مسوول تمام این فجایع و بدبختی ها همین رژیم جنایتکار است.

و این زحمتکشان و ستمدیدگان هستند، که تاوان پوسیدگی حکومت ننگین رژیم چماق داران را میپردازند... و هر روز که بر عمر این رژیم افزوده شود باید بیشتر بپردازند... و اگر این رژیم سرنگون نشود بدبختی و فلاکت بقدری گسترده و عمیق خواهد شد، جامعه آنچنان دچار نابسامانی و بحران خواهد گشت، که مردم حتی حکومت هر کسی را در این مملکت بر رژیم موجود ترجیح خواهند داد... سرنگونی این دارو دسته اجتناب ناپذیر است... و اگر نیرو های انقلابی این کار را نکنند، ریگان این کار را خواهد کرد... امروز مبارزه برای سازماندهی توده زحمتکش جهت سرنگونی رژیم چماق داران يك وظیفه مبرم انقلابی است.

بقیه در صفحه ۱۷